

نورالدین کیانوری

پرسش و پاسخ

۱۵ آبان ۱۳۶۱

مرگ بر آمریکا

شعار هر مبارز انقلابی

و هر ایرانی میهن دوست است



## فهرست

- اشغال جاسوسخانه آمریکا توسط دانشجویان مسلمان بیروخط امام، در واقع  
۳ " انقلاب دوم " بود.....
- تا کلاں سرمایه داری و بزرگ مالکی فتر جامعه مارشکین نشود، توطئه های آمریکا و  
۶ ضد انقلاب پرورده اش تکرار خواهد شد.....
- تمام اسناد جاسوسخانه آمریکا را منتشر کنید، تا درستی سیاست اصولی و انقلابی  
۱۰ حزب توده، ایران بازم تأیید شود.....
- " مرگ بر آمریکا "، شعار هر مبارز انقلابی و هر ایرانی میهن دوست است.....  
۱۱ رهبری " انجمن حجثیه " در خط آمریکا است. این واقعیت را " تو این حجثیه " هم  
تأیید کرده اند، مسلمانان انقلابی بیرو خط امام هم اعلام کرده اند، و نه فقط  
حزب توده، ایران!.....  
۱۲
- استیضاح از وزیر مسکن و شهرسازی در مجلس شورای اسلامی، جزئی است از نقشه  
نیروهای راستگرا و هواداران سرمایه داری و طرفداران نزدیکی به غرب، علیه خط  
۲۰ ضد امپریالیستی و مردمی و عدالت یزوهانه، امام!.....
- محتوای اساسی روند انقلابی در مرحله کنونی جامعه ما، نبرد طبقاتی میان  
۲۲ طبقات غارت شده و طبقات غارت کننده است.....
- در زمینه واردات کالاهای مصرفی و پانایه های قطعات یدکی و مصالح مورد استفاده، صنایع  
مونتاژ، متاسفانه هنوز تقریباً تمام وابستگی های اقتصادی به امپریالیسم باقی است.....  
۲۴ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران باید به انتقاد از غارتگری سرمایه داری، " که مثل  
روز روشن قابل لمس است "، توجه جدی کند.....  
۲۵ باید از همه متخصصانی که آماده خدمت به انقلاب و میهن هستند، صرف نظر از  
عقاید سیاسی و مسلکی و مذهبی آنان، استفاده کرد.....  
۳۲ برای بهبود وضع محرومان، باید از حرف گذشت و به عمل پرداخت.....
- ۳۵ رسانه های گروهی جمهوری اسلامی ایران را از زیر نفوذ امپریالیسم خبری برهانید!.....  
۳۷ جلوگیری از فعالیت باندهایی، که به طور قاچاق افراد را از کشور فراری دهند، دو  
راه دارد: آزاد کردن خروج از کشور بدون دادن ارز و تقویت نیروهای امنیتی متعهد.....  
۴۵ بیان برخی از واقعات برای تحریف واقعات دیگر، یا بروز پدیده، واقع بینی در  
ارزیابی مسائل جهانی؟.....  
۴۷ نتیجه " آراء " در مورد پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای اخراج اسرائیل از سازمان  
ملل متحد، باید برای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران درس آموزنده ای باشد.....  
۵۰ در پاسخ نویسنده مقاله " میخ ۲/۵ " و نویسندگان نوشته های ظفر آن.....  
۵۳

حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

نورالدین گیانوری

پروش و پاسخ، ۱۵ آبان ۱۳۶۱

چاپ اول: آبان ماه ۱۳۶۱

تیراژ: ۴۰۰۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ است.

---

اشغال جاسوسخانه آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیروخط امام ، در واقع " انقلاب دوم " بود .

---

قبل از این که پاسخ به پرسش‌های دوستان را آغاز کنم ، به مناسبت آزادسازی بخش دیگری از خاک میهن مان و بیرون رانده شدن متجاوزین صدامی از قسمت قابل توجهی - حدود ۵۰۰ کیلومتر مربع - از اراضی اشغال شده ، از طرف همه توده‌های ما شادی خود را ابراز می‌دارم و امیدوارم که بقیه خاک ایران نیز ، که هنوز در اشغال عراقی‌هاست ، با تلاش پیگیر مبارزان میهنمان ، هر چه زودتر آزاد گردد .

همچنین می‌باید درباره روز ۱۳ آبان ، روزی که باید آن را به حق یکی از روزهای بزرگ و تاریخی انقلاب میهن مان به حساب گذارد ، روزی که بدون تردید دارای اهمیت جهانی در مبارزه استقلال طلبانه تمام ملل محروم علیه امپریالیسم جهانی ، بویژه علیه امپریالیسم خونخوار آمریکا ، به شمار می‌آید ، صحبت کنیم .

همه می‌دانیم که این روز یک حادثه خود به خودی نبود ، بلکه دنباله جریان انقلاب شوک‌مند میهن ما بود ، انقلابی که در بنیاد خود دارای محتوای ضد امپریالیستی ، ضد استبدادی و مردمی ، یعنی استقلال طلبانه و آزادی خواهانه و عدالت‌پژوهانه بود . ولی این انقلاب در همان مرحله اول

خود، به علت این که نیروهای لیبرال طرفدار سازش با آمریکا، طرفدار نگهداری نظام غارتگر وابسته گذشته، قدرت دولتی را دردست گرفتند، دچار فلج، دچار ترمز شد. ولی نیروی انقلابی جوشان بود و، از هفته‌ها و ماه‌ها قبل از رویداد ۱۳ آبان، احساس می‌شد که مبارزه دو خط - خط راستین امام علیه هرگونه سلطه امپریالیسم، بخصوص امپریالیسم آمریکا و خط سازشکاران، که لیبرال‌ها و گروه معینی از روحانیون از آن پشتیبانی می‌کردند - در حال شدت گرفتن است. از طرفی لیبرال‌ها به طرف سازش می‌رفتند، تا حد ملاقات با برژینسکی، از دشمنان سوگندخورده ایران. درست در همان روزهایی که برژینسکی تدارک براندازی انقلاب ایران را با کارتر و سایر همکاران خود در "سیا" و "پنناگون" و غیره می‌دیدند، نخست‌وزیر ایران به الجزایر می‌رود و با برژینسکی ملاقات می‌کند. مسلماً ملاقات لیبرال‌ها و امیرانتظام و امثال او با آمریکائیان - همان‌طور که بعدها در اسناد جاسوسخانه فاش شد - در جهت بازگرداندن وابستگی گذشته به امپریالیسم آمریکا بوده است. از یک طرف آن‌ها چنین ملاقاتی را انجام می‌دادند، از طرف دیگر هم مبارزان انقلابی ضدامپریالیست تلاش می‌کردند، که آمریکا و وابستگی به آمریکا را بیشتر در جامعه مطرح کنند و مردم را برای مبارزه در جهت پایان دادن به این وابستگی، هم از لحاظ سیاسی، هم از لحاظ اقتصادی و هم از لحاظ نظامی، یعنی در جهت تحکیم، تثبیت و گسترش دستاوردهای ضدامپریالیستی انقلاب، تجهیز کنند. پیام تاریخی امام خمینی در روز ۱۲ آبان به دانشجویان و دانش‌آموزان، که در آن دو مفهوم بسیار ارزنده و تجهیزکننده وجود داشت: یکی این که "تمام گرفتاری‌های ما از آمریکا است" و دیگر این که "هرچه فریاد دارید بر سر آمریکا بکشید"، نیز نقش قاطعی در این زمینه داشت.

با این مقدمه، ما فکری کنیم که عکس‌العمل تاریخی دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، که پس از تظاهرات در دانشگاه، به سمت لانه جاسوسی رفتند و آن‌جا را به اشغال خود درآوردند و به وجود این ستاد ضداقلاب در قلب انقلاب ایران پایان دادند، دارای اهمیت بسیار بزرگی در روند انقلاب در ایران بود. به همین علت هم - چنان که همه می‌دانند - حزب توده ایران بلافاصله از آن، با تمام وزن و موجودیت خود، پشتیبانی کرد. اگر ما ادعا نکنیم که حزب توده ایران اولین سازمانی است، که پشتیبانی خود را از این اقدام شجاعانه دانشجویان مسلمان پیرو خط امام اعلام کرد، مسلماً در ردیف ۳-۲ سازمان اولی هستیم.

این جریان به درستی به "انقلاب دوم" موسوم شده است، زیرا "انقلاب اول"، انقلاب ضدسلطنتی و ضداستبدادی بود، که به سلطنت استبدادی

پایان داد. البته در خود آن مرحله اول انقلاب نیز عناصر ضد امپریالیستی بسیار نیرومندی وجود داشت. نمی شود گفت که به هیچ وجه عوامل ضد امپریالیستی در مرحله اول انقلاب نبود، زیرا انقلاب در مرحله اول خود مستشاران آمریکایی را بیرون انداخت، نفت را از دست کنسرسیوم خارج کرد، قراردادهای نظامی یک طرفه را لغو کرد و بسیاری از قراردادهای غارتگرانه را، که با کشورهای امپریالیستی بسته شده بود، لغو کرد. بدین سان، در همان مرحله اول انقلاب، یعنی پس از پیروزی ۲۲ بهمن، در جهت تامین استقلال سیاسی و اقتصادی ایران قدم های بزرگی برداشته شد. ولی همان طور که گفتم، این گام ها به وسیله دولت موقت ترمز شد و می رفت که روند پیشرفت انقلاب به عقب بازگردد.

"انقلاب دوم" - اشغال جاسوسخانه - که به درستی چنین نامی دارد، محتوای ضد امپریالیستی، بویژه ضد آمریکایی انقلاب را به میزان زیادی در جامعه گسترش داد و ضربه بسیار سختی به اعتبار امپریالیسم غارتگر آمریکا، نه فقط در جامعه ایران، نه فقط در منطقه، بلکه در سراسر جهان وارد آورد. خدمت بزرگ "انقلاب دوم" - اشغال جاسوسخانه - این بود که در داخل ایران چهره سازشکاران و ستون پنجم آمریکا را از ۲ راه افشا کرد: یکی از راه مستقیم، یعنی اعلام موضع گیری نسبت به این عمل ضد آمریکایی، که سازشکاران و ستون پنجم آمریکا، عموماً خود را لو دادند، به این ترتیب که علیه این اقدام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام موضع گرفتند. دوم در نتیجه بیرون آمدن اسناد بسیار ذی قیمتی از لانه جاسوسی، که نشان می داد که این گروه های سازشکار و وابسته به آمریکا، این افراد و شخصیت هایی که عامل و ستون پنجم آمریکا بودند، تا چه حد سرسپرده و دور از منافع ملی ما بودند، در عین حال که در ظاهر بسیار ادعای ملی گرایی و ملت دوستی می کردند.

این اقدام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام تاثیر دیگری هم داشت و آن این بود که: قیافه گروه های چپ نما و مدعی ضد امپریالیست بودن را، که در حقیقت از اول انقلاب، با پرچم های به ظاهر "چپ"، علیه انقلاب موضع گرفته بودند، نیز نمایان کرد و به آن گروه هایی که واقعا صادق بودند، ولی اشتباه می کردند، بسیاری نمود، تا به اشتباه خود پی ببرند، از آن جمله است "سازمان چریک های فدایی خلق ایران" در آن زمان. بعد از جریان اشغال جاسوسخانه، این سازمان اولین گام ها را در جهت تصحیح اشتباهات خود، اشتباهاتی که آن را در کنار مواضع دشمنان انقلاب قرار داده بود، برداشت.

حزب توده ایران هم، همان طور که گفتم، اقدام دانشجویان مسلمان پیرو خط امام را در اشغال لانه جاسوسی، در جهت سمت گیری ضد امپریالیستی

خط امام خمینی ارزیابی کرد و بدون قید و شرط از آن حمایت نمود.

---

تا کلان سرمایه‌داری و بزرگ مالکی در جامعه ما ریشه‌کن نشود، توطئه‌های آمریکا و ضدانقلاب پرورده‌اش تکرار خواهد شد.

---

حالا بد نیست درباره نقش افشاگری‌های دانشجویان مسلمان پیروخط امام، - در نتیجه بررسی اسنادی که از جاسوخانه به دست آمده- چند کلمه‌ای صحبت کنیم:

اسناد لاتنه جاسوسی در درجه اول ضربه محکمی به دولت موقت و بخصوص عناصری از دولت موقت، که شخصا سرسپردگی نسبت به امپریالیسم آمریکا داشتند، وارد آورد. ولی باکمال تأسف باید گفت که این ضربه، جناح "آمریکاستایان" در حاکمیت را نتوانست ریشه‌کن کند. درست است که دولت موقت، به ریاست مهندس بازرگان، سقوط کرد، ولی بعضی از مهم‌ترین اعضای آن دولت در دستگاہ دولتی باقی ماندند و حتی به عنوان وزیر هم به ادامه کار پرداختند. بعضی از آن‌ها، از جمله خود مهندس بازرگان و چند نفر دیگر، تا هاتمه انتصابات مجلس شروع کار مجلس شورای اسلامی، حتی در شورای انقلاب هم باقی ماندند و به سیاست خود - فلج کردن روند انقلاب - ادامه دادند. به این ترتیب، نقش افشاگری‌ها محدود بود. افشاگری‌ها نقش بسیار بااهمیتی بازی کرد، ولی نتوانست ستون پنجم آمریکا و سازشکاران را از حاکمیت جمهوری اسلامی ریشه‌کن کند و به دوران‌دازد. بیداشدن این وضع، البته تقصیر دانشجویان مسلمان پیرو خط امام و نیروهای پیرو خط امام نیست، ولی این واقعیتی بوده است که جناح "آمریکاستایان" و طرفداران سازش با آمریکا، یعنی نیروهای قابل ملاحظه کلان سرمایه‌داران و بزرگ مالکان هوادار وابستگی به امپریالیسم در جامعه، به هیچ وجه ضربه مهلکی نخورد؛ آن‌ها ضربه خوردند و زخمی هم شدند، ولی ضربه مهلک و از پا درآورنده نخوردند، حتی چند ماه بعد از انقلاب، شروع کردند به تحکیم مواضع خود و آغاز ضدحمله (پانک).

به این ترتیب، وضع دشواری پدید آمد. مرحله بعدی و دشواری‌های بعدی، یعنی عروج بنی صدر، به عنوان یک عامل ضدانقلابی، تاحد ریاست جمهوری، و عروج عنصر وابسته به "سیا" مثل قطب‌زاده تا حد وزیر امور خارجه، که تعیین‌کنندگان روزمره بخش مهمی از سیاست کشور بودند، نشان داد که جریان پانگ‌های نیروهای ضدانقلابی و سازشکار با امپریالیسم،

تا چند پیشرفت کرده است. توجه کنیم که زمانی بنی صدر رئیس شورای انقلاب بود، و بعد از این که بعریاست جمهوری رسید، فرمانده کل قوا شد، یعنی تمام نیروهای ارتش و مسلح ایران در اختیار او بود؛ همچنین دستگاه رادیو-تلویزیون در اختیار او بود، با توجه به نقش عوام فریبی بسیار مزرورانه‌ای که بنی صدر داشت. روزنامه انقلاب اسلامی روزنامه میزان متعلق به لیبرال‌ها هم، که از پرتیراژترین روزنامه‌های ایران شدند و با کمک تمام سرمایه‌داری غارتگر فعال در جامعه ایران منتشر می‌شدند، از نیروهای ضدانقلابی حمایت می‌کردند. همه این‌ها در اختیار نیروهای ضدانقلابی بود. در نتیجه، ضربه افشاگری‌های دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، با انتشار اسناد جاسوسخانه، توانست گام بزرگی در جهت تضعیف لیبرال‌ها و "آمریکاستایان" بردارد، ولی با کمال تأسف موفق نشد که ریشه‌های آن‌ها را بکند، تا حدی که نیروهای ضدانقلابی خطر بسیار بزرگی برای انقلاب به وجود آوردند.

این تجربه به ما می‌آموزد که هرگونه مامشات با دشمنی که واقعا در جهت تضعیف و براندازی انقلاب و سازش با دشمنان انقلاب عمل می‌کند، می‌تواند شرایط فوق‌العاده خطرناکی را برای انقلاب ایجاد کند، که آن داستان معروف را به یاد آورد: "یکبار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک، بار سوم به دستی ملخک"؛ یعنی ممکن است که یکبار و دوبار انقلاب موفق شود، که این خطرها را از سر بگذرانند و بر آن‌ها چیره گردد، ولی ممکن است که در شرایط نامساعد، یکی از این خطرها انقلاب را با ناکامی روبرو سازد، مثل بسیاری از انقلاب‌ها، که در نتیجه وجود همین دمل‌های چرکین در داخل انقلاب با شکست روبرو شدند.

ما فکر می‌کنیم که توطئه مخ انقلاب هنوز ادامه دارد و به هیچ وجه قطع نشده است. این توطئه هنوز هم از جانب جناح هوادار سازش و نزدیکی با امپریالیسم، همان کسانی که آقای خوئینی‌ها در مصاحبه خود از آن‌ها نام بردند که: خیلی هم ته دلشان از آمریکا بدشان نمی‌آید، می‌گویند که آمریکا هیچ بد نیست، بلکه خوب هم هست؛ همان‌هایی که زیر شعار "مبارزه با بهائیت و با بی‌کری"، عقیده دارند که آمریکا چون به "کتاب عقیده دارد و چون رهبران آمریکا، امثال ریگان و کارتر، خود را "مسیحی" می‌دانند، پس این‌ها دشمنان اسلام نمی‌توانند باشند، و دشمنان اسلام آن‌هایی هستند که "کتاب" ندارند، با پیگیری دنبال می‌شود. البته این یکی از ترفندهای جدید امپریالیسم است، که ما در پاسخ به پرسش‌ها و در گفتاری دیگر به آن توجه خواهیم کرد.

به این ترتیب، تجربه اشغال جاسوسخانه و افشای سازشکاران و

ستون پنجم آمریکا، بار دیگر درستی ارزیابی کامل و دقیق ما را نشان می‌دهد که: با این که چهره‌های معین ضدانقلاب: دولت موقت‌ها، جبهه ملی‌ها، نهضت آزادی‌ها، بنی‌صدرها، قطب‌زاده‌ها و چپ‌نماها - با توجه به این که این‌ها تنها چهره‌های ضدانقلاب نیستند - نقش خیلی موثری بازی می‌کنند، ولی نقش اساسی در تمام توطئه‌های ضدانقلاب عبارت است از: بنیان‌ویایه طبقاتی این نیروها، یعنی کلان‌سرمایه‌داری و بزرگ‌مالکی، که تا ریشه‌کن نشود، توطئه‌های ضدانقلاب یکی بعد از دیگری، توسط آن‌ها ساخته می‌شود.

امام خمینی در گفتار دیروز خود به درستی گفتند، که ریشه همه این توطئه‌ها، که علیه خلق‌ها و علیه مردم مظلوم دنیا می‌شود، آمریکا است و تا آمریکا از پا در نیاید، این توطئه‌ها تکرار خواهد شد. این کاملاً درست است. تا امپریالیسم آمریکا وجود دارد، توطئه‌های ضد استقلال‌طلبی و ضد آزادی‌خواهی و ضد عدالت‌پژوهی، در دنیا تکرار خواهد شد. امپریالیسم آمریکا منبع و سرچشمه اصلی این جنایات توطئه‌گرانه است. در داخل هم وابستگان اصلی طبقاتی به امپریالیسم، منبع و سرچشمه اصلی توطئه‌های ضد انقلابی هستند. اگر امپریالیسم آمریکا عبارت است از انحصارات بزرگ غارتگر سرمایه‌داری، در ایران هم آن دمل چرکین اصلی عبارت است از: مراکز بزرگ غارتگری‌های عظیم اجتماعی، یعنی کلان‌سرمایه‌داری و بزرگ‌مالکی. در مورد وابستگی غارتگری بخش خصوصی در داخل به غارتگری امپریالیستی در سراسر جهان، ما دلایلی داریم، که در گفتار امروز به بحث خواهیم گذاشت.

این که ما می‌گوییم: در نتیجه افشاگری‌ها عوامل فساد در دستگاه حاکمیت ریشه‌کن نشد، به این دلیل است، که گرچه بیش از سه سال از اشغال جاسوسخانه گذشته است، ولی همین چند هفته پیش آقای شاهچراغی نماینده دامغان، در جلسه مجلس (۲ آبان ۱۳۶۱) به وجود دمل‌های چرکینی، که هنوز در دستگاه حاکمیت کشور ما وجود دارد، اشاره کرد، که کاملاً مورد تأیید ماست. نماینده دامغان گفت (صبح آزادگان - ۳ آبان ۱۳۶۱):

"مردم انقلابی ایران بزرگ‌ترین خطرات را پشت سر گذاشته‌اند، اما این بدان معنی نیست که همه چیز تمام شده است. ماهنوز مسئله نفوذ فرصت‌طلبان امروز و سازشکاران دیروز را داریم. ما اگر در بعضی موارد ضعفی و نارضایتی و نگرانی مشاهده می‌کنیم، مقدار فراوانی از آن معلول همین روحیه پست فرصت‌طلبی است که بعضی افراد دارند. متأسفانه در گوشه و کنار نهادها و گاه در مقالات بالاتر جمهوری اسلامی، شاهد نفوذ این‌ها می‌باشیم. اینان برای پوشاندن



سوابق خویش معیارها را عوض می‌کنند و با عملکرد ضعیف و قدرت طلبی به حذف و انزوای نیروهای صادق و انقلابی می‌پردازند. نیروهای مومن، مجرب و رنج‌کشیده را متهم می‌کنند و با ظاهر آراسته و فریبنده، خویش اسلام و انقلاب را بی‌محتوا جلوه می‌دهند. این‌ها گاه با نفوذ در آموزش و پرورش و اعمال تظاهر به مکتبی و حزب‌اللهی بودن باعث رنجش افراد مومن و لایق شده‌اند و به‌بی‌سوادان فرصت عمل و تاخت و تاز داده‌اند و با این شیوه غلط در ادارات روح تعلق را بالا برده‌اند و در نتیجه اعتماد مردم به مسئولین و حمایت آنان از مسئولین را به شکست و تردید می‌کشاند. " در ارتباط با بقای فرصت‌طلبان امروز سازشکاران دیروز، که امروز قیافه خود را عوض کرده‌اند و با ماسک‌های تازه‌ای، به نام "حزب‌اللهی" و "مکتبی" و "طرفدار انقلاب"، از درون تیشه به ریشه انقلاب می‌زنند، این گفتار بسیار اهمیت دارد.

امروز بهترین عناصر انقلابی وفادار به خط امام خمینی را از دو جهت مورد حمله قرار داده‌اند: تروریست‌ها آن‌ها را با بمب و گلوله هدف قرار می‌دهند و آن مودیان سازشکار با امپریالیسم از راه افترا و تهمت زدن به عناصر صدیق. این‌جا دیگر مسئله، چپ‌ها و توده‌ای‌ها مطرح نیست. عناصر صدیق خط امامی را هم با همین لجن پراکنی‌ها، لکه‌دار می‌کنند، تا بتوانند آن‌ها را از پست‌های حساس برکنار کنند و خود تمام دستگاه را در دست بگیرند و ضربه نهایی را در لحظه معین به انقلاب وارد کنند. این دونوع خطری است که امروز به‌طور جدی انقلاب را مورد تهدید قرار داده است. ما امیدواریم که خط امامی‌ها، یعنی هواداران راستین انقلاب ضد امپریالیستی و مردمی، این خطر را به درستی احساس کنند، تا بتوانند نیروهای خلق را، به‌موقع و درست، برای سرکوب این جبهه خطرناک تجهیز کنند.

ما درباره افشاگری‌های دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، که یکی از محصولات بزرگ اقدام شجاعانه آن‌ها در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ است، بحث مفصلی در مطبوعات خود کرده و نشان داده‌ایم، که تا چه حد این افشاگری‌ها با ارزیابی‌های ما - قبل از این افشاگری‌ها - نسبت به جریان‌های سیاسی داخل ایران وفق داشته و درستی آن‌ها را مورد تایید قرار داده است.

---

تمام اسناد جاسوسخانه آمریکا را منتشر کنید، تا درستی سیاست اصولی و انقلابی حزب توده ایران بازهم تایید شود.

---

یکی از بخش‌های این افشاگری‌ها هم مربوط به حزب توده ایران است. در این جا باید به این نکته اشاره کنم، که اسم حزب توده ایران در این افشاگری‌ها، متأسفانه در کنار تمام جریان‌های ضد انقلابی گذاشته شده است، یعنی تمام کسانی که افشاشده‌اند، عبارتند از: اعضای سازشکار و تسلیم طلب و ستون پنجمی دولت موقت، سرشناسان "جبهه ملی"، "نهضت آزادی" و سازمان‌های مختلف وابسته به "جبهه ملی" و گروهک‌های مختلف؛ در همان حال بخشی هم در مورد حزب توده ایران است، که خواننده ابتدا تصور می‌کند که حزب توده ایران هم می‌باید جزء همان گروه‌هایی باشد، که علیه انقلاب عمل کرده‌اند، و حالا هم در این باره اسنادی پیدا شده است! ولی هنگامی که یک توده‌ای کتابچه "اسناد لانه جاسوسی" شماره ۲۴ را می‌خواند، ابتدا فکر می‌کند که: چه چیزهای ساختگی ممکن است علیه حزب توده ایران در آن وجود داشته باشد، که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام ظاهراً ۴۵ صفحه از این کتابچه را به آن تخصیص داده‌اند؟! ولی بعد که شروع به ورق زدن می‌کند و به دنبال حزب توده ایران می‌گردد، می‌بیند که گاه‌گاهی چیزی درباره حزب توده ایران پیدا می‌شود، و آن هم اکثر در جهت اثبات موضع‌گیری صحیح حزب توده ایران در طرفداری از انقلاب و امام خمینی و مبارزه با ضد انقلاب است. ولی بخش عمده این ۴۵ صفحه اصلاً مربوط به حزب توده ایران نیست! مثلاً گفته می‌شود که سفیر آمریکا در مسکو گزارش داده است، که سیاست شوروی نسبت به انقلاب ایران چیست و چرا از جنبشی که به رهبری امام خمینی است، پشتیبانی می‌کند و بعد حدسیات خود را در مورد آینده نوشته است. و این‌ها اصلاً کوچک‌ترین ارتباطی به حزب توده ایران ندارد. خوب، این چه چیزی را شان می‌دهد؟ آیا واقعاً در جاسوسخانه، درباره حزب توده ایران همین دوسه مطلب کج و گوله بوده، یا این که مدارک دیگری سیر بوده است؟ البته ما اطلاعاتی از اسناد جاسوسخانه نداریم، ولی با در نظر گرفتن مجموعه اسنادی که منتشر شده است، ما فکر می‌کنیم که درباره فعالیت حزب توده ایران - چه در دوران سابق، یعنی دوران مبارزه برای ملی‌کردن نفت و دوران قبل و بعد از ۲۸ مرداد، چه در آستانه انقلاب و چه در هشت ماه بعد از پیروزی انقلاب، که حزب توده ایران در جامعه مطرح بوده است - اگر نه صدها، لاقلاً ده‌ها و ده‌ها گزارش در

جاسوسخانه وجود داشته است. ما فکر می‌کنیم که این اسناد، چنان مثبت و تاییدکننده برای حزب توده ایران بوده است، که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، یا آن مقاماتی که راهنمایی می‌کنند، که چه چیزی منتشر شود یا نشود، از انتشار آن‌ها خودداری کرده‌اند. مایلی خوشحال می‌شدیم، اگر تمام اسنادی که در مورد حزب توده ایران در جاسوسخانه پیدا شده است، عینا در معرض افکار عمومی گذاشته می‌شد. به این ترتیب، ما این گله را از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام داریم، که در جهت شناساندن تمام سیاست امپریالیسم آمریکا در ایران، در این بخش کمی کوتاهی کرده‌اند. ما امیدواریم که روزی برسد که تمام اسناد یافت شده در لانه جاسوسی - نه فقط آن چه که مربوط به حزب توده ایران است، بلکه آن چه هم که مربوط به سایر شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی در ایران است، عینا در اختیار مردم ایران و جهان گذاشته شود. شاید آن روز ما و امثال ما در صحنه سیاست ایران نباشیم، ولی مردم ایران، که آن روز این اسناد را مطالعه می‌کنند، آنچه را که حزب توده ایران در دوران انقلاب بیان داشته است، حتما به یاد خواهند آورد.

---

"مرگ بر آمریکا"، شعار هر مبارز انقلابی و هر ایرانی میهن دوست است.

---

همان طور که گفتیم، یکی از جهات عمده ۱۳ آبان ۱۳۵۸ نشان دادن چهره کریه آمریکا و جنایاتی است که در ایران کرده، و این واقعیت که، به گفته امام خمینی "تمام گرفتاری‌های ما از آمریکا است". اکنون سه سال درست از آن روز گذشته، ولی این مسئله با تمام قوت خود هنوز باقی است. سه سال بعد از آن پیروزی و افشاکری بزرگ، امام خمینی در کفار بر پیروز خود، باز بایستی بگویند که (اطلاعات - ۱۵ آبان ۱۳۶۱):

"اگر چنانچه قدرت آمریکا نبود، صدام هم نمی‌توانست این کارا حماقانه را بکند و اگر قدرت آمریکا نبود، اسرائیل هم نمی‌توانست که این کار سفاکانه را بکند و اگر قدرت آمریکا نبود، این دولت‌های اطراف خلیج فارس و امثال این‌ها هم، این کارهایی را که الان انجام می‌دهند، نمی‌دادند..."

امام خمینی، در دیدار با نمایندگان شوراهای اسلامی روسها (۱۳ آبان ۱۳۶۱)، خطاب به دولت‌های مرتجع خلیج فارس می‌گویند (اطلاعات - ۱۵ آبان ۱۳۶۱):

"... شما تا حالا هرکاری توانستید کردید. آن طور که می‌گویند تاکنون ۳۰ میلیارد دلار حجاز کمک کرده است به ارتش عراق و به عراق. راه‌ها را باز کردند این‌ها، برای این که سلاح‌ها را از هر طرف بفرستند برای این‌ها و افراد هم فرستاده‌اند... این‌ها همه عروسک‌هایی هستند دست آمریکا. آمریکا می‌گوید این‌طور بگو، می‌گوید. دنیا باید آمریکا را از بین ببرد، والا تا این‌ها هستند، این مصیبت‌ها درد دنیا هست. این جا نشد، یک‌جای دیگر. الان در بسیاری از جاهای دنیا آمریکا آتش افروخته است و جنگ‌هایی که الان در بسیاری از جاهای دنیا هست، هم‌ماش زیر سر این است..."

این گفتار نشان می‌دهد که مسئله آمریکا امروز هم با همان وزن در جامعه و نسبت به انقلاب ما مطرح است، که در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ مطرح بوده، و شعارهای دیروز نماز جمعهم، که شعارهای کوبنده‌ای علیه امپریالیسم آمریکا بود، هنوز به تمام معنی تازگی خود را حفظ کرده و به هیچ‌وجه کهنه نشده‌اند. گفته "آیت‌الله منتظری، که: "مرک بر آمریکا را هیچ‌وقت فراموش نکنید"، آن شعاری است که هر مبارز انقلابی و هر وطن‌پرست ایرانی، هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شود، باید سرلوحه فعالیت اجتماعی و سیاسی خود قرار دهد.

این‌ها مسائل کلی بود. حالا برویم سراغ پرسش‌ها.

---

رهبری "انجمن حجتیه" در خط آمریکا است. این واقعیت را "توابع حجتیه" هم تایید کرده‌اند، مسلمانان انقلابی پیرو خط امام هم اعلام کرده‌اند، و نه فقط حزب توده ایران!

---

پرسش: آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان، چند روز پیش در محل حزب جمهوری اسلامی سخنرانی داشتند، که از سیمای جمهوری اسلامی هم پخش شد. در این سخنرانی، ایشان حملات ناروایی به حزب توده ایران کرده‌اند، در عین این‌که از انجمن حجتیه به‌طور جدی دفاع نموده‌اند. نظر شما را در این باره و در ارتباط با آن، در مورد سیاست حزب جمهوری اسلامی، می‌خواهیم بدانیم.

پاسخ: این بار اول نیست که آقای خزعلی، در دفاع از "انجمن حجتیه"، به حزب توده ایران ناسزا می‌گویند، و در موردی که بیان خواهم کرد، افترا می‌زنند.

پس از آن که مسئله سمت‌گیری ضدانقلابی "انجمن حجتیه" از طرف برخی از نمایندگان برجسته خط امام خمینی، مانند شهید هاشمی نژاد، و در یک مورد به عنوان سؤال، از طرف آیت‌الله جنتی، عضو شورای نگهبان، به بحث عمومی گذاشته شد، آقای خزعلی و سایر مدافعان سیاست "انجمن حجتیه"، که ظاهراً نمی‌خواستند حمله مستقیم به مطرح‌کنندگان موضوع در درون صفوف مبارزان مسلمان را علنی کنند، حزب توده ایران را به عنوان "قافیه"، ولی درحقیقت برای پاسخ دادن به مطرح‌کنندگان دیگر برگزیدند. ایشان به در می‌کوبند، تا دیوار بشنود. این البته مسئله تازه‌ای برای ما نیست. ما فکر می‌کنیم که سایر مدافعان "انجمن حجتیه" نیز همین شیوه را به کار می‌برند. اگر به یاد شنوندگان گرامی ما باشد، جناب آقای ناصرالدین خان کرمانی هم، که در روزنامه کیهان آن مقاله کذا را نوشته بود، همین شیوه را به کار برد: حزب توده ایران را کوبید، تا در حقیقت به آن نیروهایی که "انجمن حجتیه" را، به عنوان یک جریان ضد-انقلابی، افشا می‌کنند، پاسخ داده باشد.

تازه ونو در این جریان فقط این بود، که برای اولین بار حزب جمهوری اسلامی به طور روشن در جهت دفاع از "انجمن حجتیه" - البته به طور غیرمستقیم - وارد میدان شده است. این مسئله تازه‌ای بود. درست است که در جریان افشاگری نسبت به ماهیت و عمل "انجمن حجتیه"، حزب جمهوری اسلامی، یکبار، تلویحاً، مطرح کرده بود، که با این سیاست موافق نیست. ولی به طور علنی در موضع دفاع برنیامده بود. اما امکان دادن به این که آیت‌الله خزعلی در محل حزب جمهوری اسلامی این بیانات را ایراد کند و با این صراحت از "انجمن حجتیه" دفاع کند و بعد هم این سخنرانی از سیمای جمهوری اسلامی ایران پخش شود - این نشانه موضع‌گیری روشن حزب جمهوری اسلامی به سود "انجمن حجتیه" است. البته علت این مسئله را باید خود حزب جمهوری اسلامی پاسخ دهد، و این پاسخ را هم لازم نیست به ما بدهد، بلکه پاسخ را به آن جریانات وسیع در جامعه و در داخل روحانیت مبارز و در داخل مسلمانان انقلابی پیرو خط امام باید بدهد، که علیه فعالیت زیان‌بخش "انجمن حجتیه" موضع‌گیری کرده‌اند. حزب جمهوری اسلامی در درجه اول به آن‌ها باید پاسخ دهد. ما جواب خودمان را داریم، یعنی، به جز چند فحش از طرف بعضی از نویسندگان روزنامه جمهوری اسلامی، انتظار پاسخ دیگری نداریم!

و اما وقتی من گفتم که آیت‌الله خزعلی، که در مقام عضویت شورای نگهبان مسئولیت فوق‌العاده سنگینی دارند، به ما افترا زده‌اند، برای آن است که ایشان تقریباً چنین گفته‌اند - چون ما نتوانسته‌ایم سخنان ایشان را، که از رادیو و تلویزیون پخش شده، عیناً ضبط کنیم؛ ولی می‌شود کنترل کرد:-

"... توده‌ای‌ها مگر گذشته‌تان یادتان رفته؟ چرا مسلمانان را می‌زنید، تفرقه ایجاد می‌کنید؟ شما حالا دیگر جزوه چاپ می‌کنید، محل چاپش را هم نمی‌نویسید، یک به نام خداهم روی آن نمی‌نویسید..."

به نظر ما، این افترا است. ما رسماً اعلام کردیم که این جزوه از انتشارات حزب توده ایران نیست. به نظر ما، دادستانی انقلاب می‌داند، که این جزوه در کجا چاپ شده و چه کسانی در چاپ این جزوه شرکت داشته‌اند، و مسلماً آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان هم می‌توانستند از دادستانی انقلاب این اطلاع را به دست آورند. افرادی که این جزوه را منتشر کرده‌اند، هیچ‌گونه وابستگی به حزب توده ایران ندارند. برعکس، آن‌ها جزء توده‌ای‌ستیزان جامعه ما هم هستند.

ولی این به آن معنا نیست که ما با محتویات این جزوه مخالف هستیم، نه. محتویات این جزوه، اسناد دقیق و درستی است، و قضاوتی هم که درباره "انجمن حجتیه" کرده، درست است. آنچه که ما به عنوان افترا به خودمان تلقی می‌کنیم، این است، که می‌گویند: حزب توده ایران دو جزوه‌ای را که درباره "انجمن حجتیه" است، منتشر کرده و محل چاپش را هم نوشته، یعنی کار خلاف قانون کرده است. ما امیدواریم که آیت‌الله خزعلی، با مسئولیت سنگینی که به عنوان عضو شورای نگهبان جمهوری اسلامی ایران بردوش دارند، در افترا زنی کمی با احتیاط‌تر باشند.

و اما درباره خود مسئله: به نظر ما، جریان "حجتیه" امروز یکی از مهم‌ترین مسائل مطرح شده در صحنه سیاسی جامعه ایران است. این جریان است، که مبارزان انقلابی را به طور جدی به فکر واداشته است. علت هم این است، که این جریان به طور علنی و مشخص مبارزه نمی‌کند، بلکه مبارزه‌اش به اشکال توطئه‌گرانه است. برای اثبات این مدعا، من عین صحبت یکی از رهبران "انجمن حجتیه"، یعنی آن جناح از "انجمن حجتیه" که رسماً از افکار و عقاید "انجمن حجتیه" دفاع می‌کند، را نقل می‌کنم. ایشان گفته‌اند:

جریان "حجتیه" به سه بخش تقسیم شده:

یک بخش "توابعین" هستند، که عده‌ای از آن‌ها الان در رهبری حزب

جمهوری اسلامی فعالند. این ها کسانی هستند که سابقا در "انجمن حجتیه" بوده‌اند و حالا به خط امام پیوسته‌اند. اسم این‌ها را گذاشته‌اند "توابین". این‌ها عبارتند از: امثال آقای طیب، آقای پرورش و... چون خود این آقایان وابستگی قبلی خود را به "انجمن حجتیه" اعلام کرده‌اند، ما از آن‌ها نام بردیم، ولی هستند کسان دیگری از سین و ریران و نمایندگان مجلس، که جزء گروه "توابین" هستند. البته این که از این "توابین" کدام یک واقعا توبه کرده‌اند و کدام عوامل نفوذی "حجتیه" در خط امام هستند، تاریخ نشان خواهد داد، زیرا ما دیدیم کسانی را، که خود را خیلی دوآتشه پیرو خط امام اعلام کردند، مثل قطب‌زاده و بنی‌صدر، ولی بعدا کارشان خیلی خراب درآمد. می‌شود انتظار داشت که از این نوع عناصر در بین این "توابین" نیز باشند.

دوم بخش "عبادالمالحین" هستند، یعنی آن‌هایی که رهبری سیاسی امام خمینی را قبول دارند، ولی به اصول اعتقادی "حجتیه" هنوز وفادارند. آن‌ها در فعالیت دولتی شرکت دارند، هم در مجلس هستند و هم در دولت، ولی معتقد هستند که نظریات "حجتیه" را با فعالیت سیاسی می‌شود تلفیق کرد.

سوم هم آن "حجتیه" ناب است، که تحت رهبری آقای حلبی است و از طرف بخش قابل توجهی از روحانیت، حتی از روحانیت بالا مقام، مورد حمایت قرار می‌گیرد.

به این ترتیب، معلوم است که آن بخش از "حجتیه"، که علنا در موضع ضدانقلابی قرار گرفته و معتقد است، که ما با آمریکا مبارزه‌ای نداریم، چون آن‌ها دارای "کتاب" هستند و مبارزه ما علیه "کشورهای کمونیستی" است، چون آن‌ها اهل "کتاب" نیستند، سرش به کجا بند است و از چه دفاع می‌کند؟ شناساندن این "حجتیه"، حتی از گفتار آقای طیب، که آشنایی خیلی زیادی با "حجتیه" دارد، کافی است. او در یک جمله گفت که: رهبری این "حجتیه"، چه آگاه و چه ناآگاه، در خط آمریکا است و خیلی ارزان و بدون جیره و مواجب دارد خط آمریکا را در ایران پیاده می‌کند. جیره و مواجب خود را هم از سرمایه‌داران وابسته به آمریکا می‌گیرد و خط آمریکا را پیاده می‌کند. این خلاصه صحبت آقای طیب است، که ما صددر صد تایید می‌کنیم.

ولی آن دو گروه "عبادالمالحین" و "توابین"، البته گروه‌های خطرناکی هستند، زیرا که با قیافه و ماسک "حزب‌اللهی" و "طرفدار خط امام" و "مکتبی بودن" در میدان هستند، ولذا می‌توانند فوق‌العاده خطرناک باشند و، مانند قطب‌زاده و بنی‌صدر، از پشت حنجر بزنند. از این جهت

است که ما فکر می‌کنیم، که ابراز نگرانی مسلمانان انقلابی پیرو خط امام نسبت به "حجتیه" کاملاً درست است.

در مورد صحبت‌های آیت‌الله خزعلی باز باید تکرار کنم، که در حقیقت طرف خطاب آقای خزعلی همان نیروهای پیرو خط امام بودند، آن‌هایی که "حجتیه" را جداً یک عامل خطرناک می‌دانند و معتقدند که باید سیاست این جریان را افشا کرد. نمونه‌های قدیمی از اظهارنظرهای پیروان خط امام درباره "حجتیه" را من چندبار تکرار کرده‌ام، و حالا نمونه دیگر، سرمقاله روزنامه اطلاعات (۶۱/۸/۱۳) است درباره اعلام مواضع و اخفاء مواضع، در ارتباط با اشغال لانه جاسوسی در سه سال پیش، که چند روز بعد از حملات آقای خزعلی به حزب توده ایران، انتشار یافته است. دیگر کسی نمی‌تواند تردید کند که سرمقاله‌نویس‌های روزنامه اطلاعات حتماً توده‌ای نیستند و حتماً در خط امام هستند، و لذا کوشش می‌کنند که مواضع خط امام را منعکس کنند. حالا من چند جمله‌ای از این سرمقاله را می‌خوانم و خوانندگان خود باید قضاوت کنند، که خطاب آیت‌الله خزعلی کیست، و حزب توده ایران در این جا "قافیه" ای بیش نیست. اطلاعات می‌نویسد:

"... بله، بودند اشخاص و جمعیت‌هایی که بیش از همه و پیش از همه مدعی مبارزه با لامذهبی و کفر و زندگه و ضلالت و بهائیت و بابیت بودند و معذک در این مقاطع مهم انقلاب، که نقطه عطفی برای اسلام و حرکت اسلامی در سطح بین‌المللی و در طول تاریخ محسوب می‌شود، به جای اعلام مواضع به اخفاء مواضع روی آورده‌اند...

انگلیسی‌ها فرقه بابیت و بهائیت را ساختند و آمریکایی‌ها بعد از انگلیسی‌ها آن را پرداختند. و اگر راستی هم کسی در مبارزه با بابیت و بهائیت صادق بود و مستقل و فقط محض رضای خدا مبارزه می‌کرد، باید در درجه اول همین لانه جاسوسی آمریکا را نشانه می‌گرفت.

به نظر ما در عصر شاه این ریچارد هلمز (رئیس سابق سیا و سفیر سابق آمریکا در ایران) و سولیوان و استمپل و امثال آن‌ها بودند که جای سید علی محمد باب و حسین علی‌بهاء و عباس افندی و دیگران را گرفته بودند. این‌ها بودند که فرقه جدید می‌ساختند یا فرقه‌های روبه‌زوال را دوباره احیا کرده به جان هم می‌انداختند...

اگر کسی در ناله‌ها و فریادهای یامهدی و یابن‌الحسن صادق باشد و عارف به حق امام باشد، باید از اشغال



جاسوسخانه قدرتی که جهان را می بلعد و پراز ظلم و جور می کند و تهی از عدل و داد، خوشحال بوده و نخستین فریاد یامهدی را در مقابل لانه جاسوسی، او از سینه برکشد. اما اگر سکوت کرد، چه روحانی باشد و چه در حد مرجعیت و چه غیر روحانی و اگر همه عمر را به بحث درباره امام زمان (عج) و به مبارزه با مشتی بایی و بهایی گذرانده باشد، دیگر افشا شده است. و عمل اشغال لانه جاسوسی نه فقط به طور خود به خودی افشاگر آن هائی بود که قبلا اشاره کردیم، بلکه افشاگر این جریانات نیز بود و نشان داد که اینان - بجز پیوستگان واقعی و امتحان داده - اساسا مبارزه با آمریکا و اذناش را قبول ندارند و برعکس، به چیزهای دیگری باور دارند.

خوب، آیت الله خزعلی! خواهش می کنیم که شما توجه خود را به این مطالب بیشتر کنید و پاسخ خود را به طور روشن به این جریانات و این ادعاهائی، که به نظر ما واقعا پاسخ دادنی نیست، مطرح کنید.

آیت الله خزعلی در سخنرانی خود ضمنا وعده داده اند که به زودی کتابی و اسنادی علیه حزب توده ایران انتشار خواهد یافت. البته این هم تازه نیست. به نظر ما این داستان هم آن قدر نمونه دارد، که ریشش در آمده است. ما به صحنه بین المللی نمی رویم بگردیم - که می شود صدها مثال از آن آورد، که چگونه برای بدنام کردن جریانات انقلابی چپ، جریانات ضد امپریالیستی، ضدارتجاعی، ضد سرمایه داری پرونده سازی کرده اند، اسناد ساخته اند، عکس ساخته اند، حتی نوار درست کرده اند - ما به همین ایران خودمان بسنده می کنیم. دو مرحله بسیار حساس تاریخی قبل از انقلاب خودمان را مورد توجه قرار دهیم: یکی دوران تثبیت سلطه امپریالیسم انگلستان بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضاخان است، که تا سال ۱۳۱۰ طول کشید، تا انگلیس ها تصمیم گرفتند که سلطه خود را مطلق کنند و قرارداد نفت داری را به صورت قرارداد قابل اعتباری در آورند. و برای این که قرارداد ۱۹۳۳ را منعقد کنند، لازم بود که در ایران اختناق مطلق گورستانی حکمفرما شود. و ما می بینیم که در تدارک این جریان، ناگهان داستان آقا بگوسف ساخته می شود. یک "جاسوس شوروی" خلق می شود، که آمده است به ایران و در جریانات انقلابی، با مبارزان انقلابی و با حزب کمونیست رابطه داشته است و چه کارهایی که در خاورمیانه نکرده است! این "جاسوس شوروی" کتابی در این باره می نویسد، که به سرعت به تمام زبان ها ترجمه و پخش می شود. دستگاه رضاخانی هم برپایه کتاب آقا -

بگوف - مطلب جالب دیگری هم در این جا وجود دارد ، که بعد اضافه خواهم کرد - قانون سیاه ۱۳۱۰ رامی گذراند ، که براساس آن حزب کمونیست و فعالیت صدر رژیم سلطنتی را ممنوع اعلام می کند و مبارزان را به حس و اعدام محکوم می کند . براساس این قانون سیاه ، عده ای از مبارزان ضد-امپریالیست را - در حدود ۲۵ نفر - می گیرند و زندانی می کنند ، و برای این که مسئله را بزرگ نشان دهند ، چند نفر را اعدام می کنند ، چند نفر از آن ها را هم که قلابی بوده اند ، از زندان آزاد می کنند و عده ای را هم تا ۱۳۲۰ در زندان ها نگاه می دارند . بعد از آن قرارداد ۱۹۳۳ توسط تقی زاده و رضاخان مطرح می شود و آن جنجال و حقه بازی را به راه می اندازند و نفت را برای شصت سال به امپریالیسم انگلستان واگذار می کنند !

اگر ما داستان آقا بگوف را دقیقاً دنبال کنیم ، می بینیم که : در سال ۱۳۰۸ داستان آقا بگوف به صورت "خاطرات" در شماره های ۲۶ تا ۳۰ اکتبر ۱۹۲۰ یکی از روزنامه های دست راستی فرانسه منتشر می شود . در سال ۱۳۰۹ این "خاطرات" به صورت کتاب ، به زبان فرانسه و انگلیسی ، منتشر می شود . در سال ۱۳۱۰ قانون سیاه ۱۳۱۰ تصویب می شود . در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۳) قرارداد نفت با انگلستان تصویب می شود !

و اما مطلب جالب تر چگونگی چاپ این کتاب در ایران است :

قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، ساواک نسخه ای از این کتاب را در اختیار یکی از مترجمین ایرانی می گذارد و با پول خیلی زیاد و کاغذ فوق العاده گران قیمت امکان چاپ آن را فراهم می کند . ولی از آن جا که جنبش انقلابی اوج می گیرد و مترجم می بیند که وضع ساواک رو به خرابی می رود - در حالی که او این کتاب را ترجمه کرده و پول آن را هم گرفته و کتاب آماده چاپ هم بوده است - مقدمه ای بر کتاب می نویسد ، که این مقدمه خود افشاگر است . مترجم این کتاب آقای دکتر حسین ابوترابیان است ، که دوران طولانی مفسر رادیو-تلویزیون و مفسر اخبار خارجی در روزنامه اطلاعات بود ، ولی در نتیجه افشاشدن نامه معروفش به دکتر امینی ، که طی آن او را "بزرگترین شخصیت ناجی ایران" خوانده است ، مثل این که بالاخره از بعضی مسئولیت ها برکنار شد . در مناظره تلویزیونی نماینده حزب ما و آیت الله شهید دکتر بهشتی هم ، در یکی دو جلسه ، اداره کننده جلسه بود و بر اثر روش نادرستی که داشت و اعتراضاتی که به این روش شد ، او را عوص کردند . این آقا البته می نویسد که این کتاب را چگونه به دست آورده و چه چیزهایی او را ملزم به ترجمه این کتاب کرده است ؛ ولی مسئله جالب این است که می گوید : "نسخه این کتاب را آقای علی پاشا صالح ، دانشمند معروف" در اختیار او قرار داده است . اما علی پاشا صالح ، جاسوس شماره یک آمریکا است . وی کسی است که

بیش از سی سال در سفارت آمریکا کار کرده و سرترجم سفارت آمریکا بوده است. او در تمام دوران فعالیتش، وزیرساز ونخست وزیرساز بوده است. تمام اعضای دستگاه حاکمه سابق مرید علی پاشا صالح بودند، برای این که او همه کاره ایرانی سفارت آمریکا بوده است. چنین کسی کتاب آقا بگوف را در اختیار آقای ابوترابیان گذاشته و آقای ابوترابیان هم تشکر زیادی از این سرجاسوس آمریکا در این کتاب کرده و، بدین ترتیب، مشت خود را باز نموده است.

و اما هدف این کتاب در آن تاریخ فقط این بوده است که: بازهم شروری را مطرح کنند تا آمریکا منسی شود! امام خمینی در یک کلام جواب همه این جریانات را داده اند، که کتاب آقا بگوف یک نمونه آن است.

و بعد، در آستانه ۲۸ مرداد، مامی بینیم که باز توده‌های‌ها و کمونیست‌ها با یک "کتاب" مطرح می‌شوند. ولی این بار دیگر هدف کاملاً مشخص بود. همان وقت روشن شد که "سیا"ی آمریکا به وسیله "سرلشگر مزینی، رئیس شهربانی وقت، آن کتاب مجهول‌الیهیه را علیه مذهب تهیه و در پاریس منتشر کرده، بعد آن را به ایران آورده و به توده‌های‌ها منتسب کرده است. بعد هم روزنامه "تهران مصور معلوم الحال، تیتیر می‌زند که توده‌های‌ها را باید مهدورالدم اعلام کرد! این دومین کتاب بود. خوب، طق مثل خلقی مان، "هیچ دویی نیست که سه نشود"! ظاهر اسومین کتاب را هم "حجتیه" دارد تهیه می‌کند! ولی جالب این است که، با این که معلوم شد که "سیا" و سرلشگر مزینی کتاب دوم را تهیه و منتشر کرده اند، با این که این کتاب در همان تاریخ مفتوح شد، ولی "حجتیه" در آخرین نمایشگاهی که در چند ماه پیش در تهران، در تالار آبگینه، تشکیل داد، این کتاب را جزء انتشارات حزب توده ایران و در بین "مدارک" علیه حزب توده ایران گذاشت! یعنی "سیا"، سرلشگر مزینی، آقا بگوف، حجتیه، و کتابی که در آینده قرار است علیه حزب توده ایران منتشر شود، با خط قرمزی به هم پیوند یافته اند.

در این جا این مسئله به طور جدی برای ما مطرح می‌شود که: آیا جریانی مثل ۲۸ مرداد در تیررس قرار دارد؟ آیا واگذاری امتیاری مانند امتیاز نفت ۱۹۳۳ در تیررس قرار گرفته است، که بار حزب توده ایران با "کتاب" مطرح می‌شود؟ آیا همه این‌ها، یعنی مطرح کردن حزب توده ایران و انتشار کتاب علیه آن و ضد دین اعلام کردن توده‌های‌ها و غیره، در ارتباط با توطئه‌ای نیست؟ و آیا آیت‌الله خزعلی به این واقعیات تاریخی و به این توطئه‌ها توجه دارند؟

به این سئوالات آینده جواب خواهد داد. ما تردید خود را، تا دلیلی عکس آن نباشد، نگه می‌داریم.

---

استیضاح از وزیرمسکن و شهرسازی در مجلس شورای اسلامی، جزئی است از نقشه نیروهای راستگرا و هواداران سرمایه‌داری و طرفداران نزدیکی به غرب، علیه خط‌ضدامپریالیستی و مردمی و عدالت‌پژوهانه امام!

---

پرسش: نظر شما درباره استیضاح از وزیرمسکن و شهرسازی در مجلس شورای اسلامی چیست؟

پاسخ: این مسئله یک کمی ارتباط پیدا می‌کند، هم به موضوعی که قبلاً درباره آن صحبت کردیم، یعنی به فعالیت "انجمن حجتیه"، و هم به موضوعی که بعد مطرح خواهیم کرد، یعنی به پرسش بعدی، که درباره نبرد بر سر مسائل اقتصادی در جامعه ایران است.

به نظر ما، مطالب استیضاح، اصلاً انگیزه و هدف تمام جریان پشت‌پرده استیضاح را بازتاب نمی‌دهد. مطالب استیضاح تقریباً مسائل فرعی بوده است. البته خیلی ماهرانه انتخاب شده بوده و استادانه به همدیگر چسبانده شده بوده است، ولی تقریباً همه آن سفسطه و پرونده‌سازی، بدون ارتباط با وظایف و اختیارات و اقدامات وزارت مسکن و شهرسازی، بوده است.

به نظر ما، اصل مسئله چیز دیگری است. اصل مسئله در همان چارچوبی است، که رای انتخابات هیئت رئیسه مجلس هم در آن قرار داشت. به نظر ما، این درحقیقت بخشی است، عنصری است در مجموعه نقشه هجوم نیروهای راست و هواداران سرمایه‌داری و هواداران نزدیکی به غرب، علیه خط‌ضدامپریالیستی و مردمی و عدالت‌پژوهانه امام. این مبارزه طرفداران سلطه بخش خصوصی است بر بخش دولتی و تعاونی. این حمله هواداران وابستگی اقتصادی است برای درهم شکستن تلاش‌های نیروهای انقلابی به خاطر تأمین استقلال اقتصادی. این حمله مخالفان قانون اساسی است به مدافعان قانون اساسی. و خلاصه بگوییم: این حمله سرمایه‌داری انحصاری جهانی، حمله امپریالیسم است به هرگونه گرایش خلقی و مردمی در اقتصاد کشورهای درحال رشد.

در مورد این که این دو به هم پیوسته است و بایستی این ریشه را دید، من به دو مدرک واقعی، که در همین یک هفته اخیر اتفاق افتاده است، می‌خواهم اشاره کنم:

یکی از آن مدارک عبارتست از: سرمقاله رادیوی صدای آمریکا در ۱۴

آبان ماه ۶۱، که تیتراژ آن عبارت بود از: "موضع رسمی دولت آمریکا در باره مسائل اقتصادی". تمام محتوای این مقاله عبارت بود از تجلیل آمریکا از نقش بخش خصوصی در اقتصاد و محکوم کردن بخش دولتی و غیر-خصوصی. مقاله با تمام صراحت اعلام می کرد که تنها بخش خصوصی است که می تواند رشد اقتصادی را تأمین کند. مقاله هرگونه تمایل به طرف حسن دولتی، بخش همگانی، بخش تعاونی را محکوم می کرد. متن کامل این مقاله تا امروز در اختیار من نبود، که عین جملات آن را نقل کنم. ولی ما این مقاله را منتشر خواهیم کرد. این مقاله سند محکومیت آن کسانی است که زیرشعارهای فریبنده و گاه زیر پوشش "اسلامی"، می خواهند بخش دولتی را محکوم کنند و بخش خصوصی را در اقتصاد حاکم کنند. این مقاله نشان می دهد، که اصل این جریان در کجا است و به کدام مرکز جهانی پیوند پیدا می کند.

دومین مدرک، عین همین نظریات صدای آمریکا است، که از طرف آقای مهندس طاهری نماینده کازرون در یکی از جلسات اخیر مجلس شورای اسلامی در دفاع از بخش خصوصی اعلام شده است. ایشان تقریباً تمام همان پیشنهادها را می گویند: انحلال "ستاد بسیج اقتصادی"، یعنی جلوگیری از دخالت دولت در تنظیم توزیع کالاها، مورد مصرف عمومی، و واگذاری کارخانجات ملی شده و کارخانجات دولتی به بخش خصوصی! خلاصه این نظریات این است که: برگردیم به همان دوران سابق، زیرا تنها در آن شرایط ممکن است که جامعه پیشرفت کند!

ما هم اظهارات آقای مهندس طاهری را از روزنامه رسمی کشور استخراج خواهیم کرد و هم سرمقاله: دیشب رادیوی صدای آمریکا، یعنی نظر رسمی دولت آمریکا را نسبت به روند رشد اقتصادی در کشورهای جهان پیاده خواهیم کرد. آن وقت این دورا پهلوی همدیگر می گذاریم، و بعد به همه علاقمندان به انقلاب ایران، به استقلال اقتصادی ایران، توصیه می کنیم، که موضع گیری های نمایندگان مختلف را در حاکمیت ایران، با این دو معیار، با این دو سنگ محک، سنجش کنند و ببینند: کی در کدام جهت می خواهد انقلاب ایران را سوق دهد؟ ضمناً فراموش نکنیم که رئیس سازمان سیا آمریکا هم چندی پیش رسماً اعلام کرد: ما عین این سند را چندین بار در "پرسش و پاسخ" یادآوری کرده ایم - که توسعه بخش دولتی در کشورهای در حال رشد مخالف منافع آمریکاست؛ یعنی توسعه بخش خصوصی آن چیزی است که امپریالیسم آمریکا می خواهد!

---

محتوای اساسی روند انقلابی در مرحله کنونی جامعه ما، نبرد طبقاتی میان طبقات غارت شده و طبقات غارت کننده است.

---

پرسش: حتما شما هم شنیده یا خوانده‌اید، که حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، در خطبه نماز جمعه ۷ آبان ماه ۱۳۶۱ خود، ضمن برشمردن کامیابی‌های انقلاب، از جمله پیروزی بزرگ اقتصادی علیه غارتگران، متذکر شدند که با پیروزی انقلاب نزدیک به ۱۰۰۰۰ واحد صنعتی متعلق به دزدان طاغوتی و سایر سرمایه‌داران زالوصفت به بخش دولتی انتقال یافته است. بدون تردید این یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای انقلاب است. ولی اخیرا در همه‌جا صحبت از آن است که محافل نیرومندی در حاکمیت نقشه‌های خطرناکی برای برگرداندن این کارخانجات به صاحبان اولیه و یا فروش آن‌ها به بخش خصوصی دارند و با تمام نیروی خود در جهت پیاده کردن آن‌ها تلاش می‌کنند. به نظر شما درباره این تناقض چگونه باید قضاوت کرد؟

پاسخ: به نظر ما، این توجه بسیار درستی است. این بازتاب واقعیتی است، که الان در جامعه ما می‌گذرد. کوشش برای از بین بردن این دستاورد بزرگ انقلاب، از همان دوران فعالیت دولت لیبرال‌ها وجود داشت. از همان زمان توطئه می‌کردند که کارخانه‌های ملی شده را، به اشکال مختلف، به صاحبانش برگردانند و یا به قیمت‌های بسیار کم به غارتگرانی که الان میلیاردها پول جمع کرده‌اند، بفروشند. در ماه‌های اخیر، که فعالیت لیبرال‌ها وستون پنجم آمریکا شدت بی سابقه‌ای پیدا کرده، این تلاش خیلی علنی شده و همه اردوگاه مدافع نظام سرمایه‌داری در جامعه ما، با استفاده از تمام عناصری که در مراجع قدرت دولتی و روحانی در اختیار دارند، در این راه به کار افتاده‌اند. ولی جالب توجه در این‌جا این است که: چه‌کلاه شرعی‌هایی برای عملی کردن این نقشه ساخته می‌شود. یکی از رفقای ما با فردی که طرفدار این جریان است، صحبت می‌کرده. این فرد گفته است: بایستی مال مردم را به آن‌ها پس داد. مگر می‌شود مال مردم را از آن‌ها گرفت، صرفا به دلیل این که طرف قرض داشته باشد؟ خوب، قرضش را بعدا می‌دهد به دولت!

گفته شد: این کارخانجات فقط بر این مینا ملی شده، که میزان پولی که صاحبان آن‌ها از بانک‌هایی که متعلق به دولت است، یا به مالکیت دولت درآمده است و دولت باید خسارات آن‌ها را بپردازد، وام گرفته‌اند، بیشتر

از قیمت کارخانجات بوده است. یعنی اینها فقط کارخانه را بهانه کرده بودند، برای این که صدها میلیون تومان، تاحد میلیارد، وام بگیرند و بعد پولها را بفرستند به خارج!

این فرد گفته است: خیلی خوب، حالا بعضی از اینها حاضرند قرضشان را بدهند

طرف توده‌ای گفته است: بارک‌الله، عجب کلاه قشنگی می‌خواهید بگذارید! صاحب کارخانه با دلار هفت تومان ونیم قرض گرفته و آن را فرستاده به خارج، حالا با دلار سی‌ونه تومان همان پولها را برمی‌گرداند، یعنی یک ششم آن پول را پس می‌دهد و پنج‌ششم آن را بالا می‌کشد! این را شما اسمش را می‌گذارید چی؟ این کلاه است، کلاه سر دولت، سر بیت‌ال‌مال، سر تمام مردم! بله، به همان نرخ آن وقت، به دلار پس بدهند، مردم قبول خواهند کرد.

خلاصه، به این شیوه‌ها دارند کلاه‌سازی می‌کنند، یعنی به این عنوان که کسی که مقروض بوده، حاضر است امروز قرض خودش را بپردازد، ما باید کارخانه‌اش را در اختیارش بگذاریم، و یا اگر کارخانه‌اش را می‌خواهید بخرید، به قیمت امروز کارخانه را ارزیابی کند، با ارزیابان "بی‌طرف"، و بعد هرچه بدهکار است بردارید و بقیه‌اش را پول به او بدهید؛ یعنی کسی در مقابل کارخانه‌ای که صد میلیون تومان در سابق قیمت داشته، صد و پنجاه میلیون تومان وام گرفته بوده؛ حالا بیایند به قیمت امروز همان کارخانه را ارزیابی کنند - چون دلار هفت تومان ونیم تبدیل شده به سی‌ونه تومان - چهل تومان - قیمت صد میلیون تومان کارخانه‌ایشان می‌شود ۶۰۰ میلیون تومان. به این ترتیب، دولت ۴۵۰ میلیون تومان هم به ایشان بدهکاری می‌شود و باید این پول را خدمت ایشان تقدیم کند، برای این که ایشان دست از سر دولت بردارند!

به نظر ما، یکی از نبردهای اساسی که الان بین پیروان خط مردمی امام خمینی با هواداران غارتگری بی‌بندوبار سرمایه‌داری جریان دارد، همین است. همه برخوردهای اقتصادی که الان در جامعه ما دیده می‌شود، در چارچوب مشخص نبرد طبقاتی، یعنی نبرد بین طبقات محروم و غارت شده و طبقات ثروتمند و غارت‌کننده است. این محتوای اساسی روند انقلابی در مرحله کنونی جامعه ما است.

---

در زمینه واردات کالاهای مصرفی و پیمای و قطعات و مصالح مورد استفاده صنایع مونتاژ، متأسفانه هنوز تقریباً تمام وابستگی‌های اقتصادی به امپریالیسم باقی است.

---

پرسش: حجت‌الاسلام خوئینی‌ها، در مصاحبه رادیو تلویزیونی روز ۳ آبان ۱۳۶۱، گفتند، که بر اثر تحریم اقتصادی، پایگاه‌های اقتصاد غرب در ایران نیز مضمحل گشته‌اند. ولی به نظرمی‌رسد که متأسفانه ماه‌نوز درگیر اثرات منفی اقتصاد وابسته به غرب هستیم. خواهش می‌کنم درباره میزان این بقایای اقتصاد وابسته به امپریالیسم توضیحاتی بدهید.

پاسخ: البته تجزیه و تحلیل وابستگی‌های اقتصادی ایران به امپریالیسم، کار خیلی مفصلی است. متأسفانه آمار دقیق هم در دست ما نیست. لذا در این جا فقط به طور کلی ما می‌توانیم بگوییم، که در دوران اول بعد از انقلاب، بویژه در همان چند ماه اول، که شور انقلابی و فعالیت شورای انقلاب، بدون شرکت نمایندگان لیبرال‌ها، بر تصمیمات جامعه حاکم بود، یک سلسله گام‌های بسیار مهم در جهت کم کردن وابستگی اقتصادی میهن ما به امپریالیسم برداشته شد. واقعیت این است که در دوران رژیم سرنگون شده شاه، وابستگی اقتصادی کشور ما به امپریالیسم فراگیر بود، یعنی غیر از بعضی موسسات صنعتی، که با کمک کشورهای سوسیالیستی در ایران بنا شده بود، و این‌ها موسساتی خودکفا بودند و می‌توانستند کار خود را به طور کامل انجام دهند، مثل کارخانه ذوب آهن اصفهان و کارخانه ماشین‌سازی تبریز، بقیه واحدهای صنعتی ما، از بزرگ و کوچک، یا کاملاً در اختیار امپریالیسم بود، مثل نفت، مثل مس سرچشمه، مثل آلومینیم اراک، و یا این‌که به صورت صنایع مونتاژ زایدی‌ای از اقتصاد امپریالیستی جهانی بود. بخش مهمی از اقتصاد کشاورزی ما هم، به صورت موسسات بزرگ کشت و صنعت، در دست امپریالیست‌ها و صهیونیست‌ها بود. تقریباً همه واردات کالاهای ما هم در دست امپریالیست‌ها بود. مقاطعه‌های بزرگی هم که در ایران انجام می‌گرفت، مثل بندر چاه‌سپار، مثل مقاطعه‌های عظیم ساختمان‌های راه، مثل مقاطعه‌های ساختمان‌های بزرگ در تهران، همه به دست شرکت‌های امپریالیستی بود. ارتش و تسلیحات ارتش هم که یک‌جا و در دست در اختیار انحصارهای امپریالیستی بود.

کوتاه کردن دست کنسرسیوم آمریکایی - انگلیسی - فرانسوی - هلندی



از نفت، بیرون کردن دهها هزار مشاور جاسوس کشورهای امپریالیستی از ایران، بیرون کردن آمریکائیان از ارتش و لغو قراردادهای دهها میلیاردی خرید سلاح از کشورهای امپریالیستی - همه اینها در جهت تامین استقلال اقتصادی بود.

ولی در زمینه واردات کالاهای مصرفی و پایه‌ای و قطعات و مصالح مورد استفاده صنایع مونتاژ اتومبیل و یخچال و تلویزیون و... باکمال تأسف هنوز تقریباً تمام وابستگی‌ها به صورت سابق خود باقی مانده و تغییری نکرده است. عوامل این وابستگی کنونی ما سرمایه‌تجاری خصوصی است. ولی باکمال تأسف باید گفت که سرمایه‌تجاری دولتی هم در همین وابستگی باقی مانده، یعنی بخش تعیین‌کننده تجارت خارجی ما هنوز با کشورهای امپریالیستی است. من بعداً آماری می‌دهم، که تأییدکننده این واقعیت است.

البته تلاش دولت برای ایجاد یک دگرگونی در این زمینه وجود دارد، ولی مقاومت سرسختانه سرمایه‌داری غارتگر وابسته و ترفندهای دشمنان انقلاب و خرابکاری ستون‌پنجم اقتصادی امپریالیسم و لیبرال‌ها در دستگاه دولتی، این تلاش را تا حد زیادی خنثی کرده و خنثی می‌کند.

---

حاکمیت جمهوری اسلامی ایران باید به انتقاد از غارتگری سرمایه‌داری، " که مثل روز روشن قابل لمس است "، توجه جدی کند.

---

پرسش: علی‌رغم بیانات رسمی همه دولتمردان جمهوری اسلامی ایران در زمینه لزوم پایان بخشیدن به وابستگی‌های اقتصادی ریشه‌دار به اقتصاد کشورهای امپریالیستی، در عمل دیده می‌شود که تلاش برای حفظ این وابستگی‌ها و تقویت آن شدت پیدامی‌کند. آیا به نظر شما، این سیاست یک تهدید خزننده برای کنساختن و ترمز کردن و به عقب بزرگ‌اندازدن روند انقلاب در جهت استقلال همه‌جانبه نیست؟

پاسخ: به نظر ما، این پرسش کاملاً درست است. واقعیت انکارناپذیری است، که از طرف عوامل پاسدار نظام غارتگر سرمایه‌داری در بعضی از وزارت‌خانه‌های موثر، کوشش خیلی زیادی در این جهت هست، که از هرگونه تغییرگرایش در تجارت خارجی ایران، از کشورهای امپریالیستی به کشورهای غیرامپریالیستی، جلوگیری کنند. دو گرایش کاملاً محسوس در این زمینه

دیده می شود :

اول ، پایان بخشیدن به وابستگی های اقتصادی ، برای تحکیم استقلال سیاسی و اقتصادی ، دوم ، نگهداری همه وابستگی های اقتصادی به امریالیسیم ، به امید روزهای خوش برای ضدانقلاب در آینده !

آماري که معاون وزارت امور خارجه آقای کاظم پور داده و در روزنامه های تهران منعکس شده است ، خود دلیل گویایی برای این وضع است . روزنامه کیهان (۶۱/۸/۲) از قول آقای کاظم پور چنین آمار می دهد :

در سال ۱۳۵۶ ، از مجموعه واردات ایران ، ۸۵ درصد از کشورهای آمریکا و اروپای غربی و ژاپن ، ۵/۵ درصد از "بلوک شرق" و ۹/۵ درصد از "جهان سوم" بوده است . در سال ۱۳۵۹ ، ۶۷ درصد از کشورهای اروپای غربی و ژاپن ، ۱۴/۴ درصد از "بلوک شرق" و ۱۸/۲ درصد از "جهان سوم" بوده است ؛ یعنی در حقیقت ۱۸ درصد سهم آمریکا از تجارت خارجی کم شده ، در تجارت خارجی با اروپای غربی و ژاپن تغییر محسوسی پیدانگشته ، ولی تجارت خارجی با کشورهای "جهان سوم" به طور محسوس بالا رفته و از ۹/۵ به ۱۸/۲ درصد رسیده و تجارت خارجی با کشورهای سوسیالیستی هم از ۵/۵ به ۱۴/۴ ، یعنی ۹ درصد ، بالا رفته است . ولی اگر به این نکته توجه کنیم که قسمت قابل ملاحظه ای از این ۱۸/۲ درصد از "جهان سوم" - که فقط آمار می تواند دقیقاً آن را نشان دهد - از همان آمریکا آمده است ، زیرا این ها یک شرکت هایی هستند که در کشورهای در حال رشد ، مثل ترکیه ، مثل پاکستان ، مثل کویت کار می کنند (من در گفتار دفعه پیش یک نمونه آن را گفتم . نمونه دیگر هم شرکت تعمیر موسسات نفتی است ، که یک شرکت آمریکایی بود و تا کنسرسیوم کار می کرد و حالا به نام یک شرکت ترک وارد میدان شده و می خواهد بیاید و همان کارها را ادامه دهد) آن وقت جمع ۱۸/۲ درصد کشورهای "جهان سوم" ۶۷ درصد کشورهای اروپای غربی و ژاپن می شود تقریباً همان ۸۵% ؛ یعنی وابستگی تجارتي ما به کشورهای امپریالیستی تغییر محسوسی نگرده است . لذا جا دارد که دولتمردان ما به نتایج و عواقب این وضع ، که بالاخره مجموعه اقتصاد ما را دوباره به امپریالیسم وابسته خواهد کرد ، توجه کنند .

نکته دیگری را که در این زمینه باید یادآوری کرد ، این است که : بعضی از دولتمردان ما در سابق ، مثل قطب زاده و بنی صدر و امثال آنها ، که خط سیاسی آنها امروز کاملاً روشن است ، با تمام صراحت می گفتند که ما بایستی تمام روابط اقتصادی خودمان را در جهت توسعه مناسبات با اروپای غربی و ژاپن گسترش دهیم ، مثل این که اقتصاد آمریکا و ژاپن - آمریکا و اروپای غربی هیچ گونه ارتباطی با یکدیگر ندارند و مستقل از

یکدیگر هستند. البته پدیده‌های رقابت بین سرمایه‌داری زاپین و سرمایه‌داری اروپای غربی و سرمایه‌داری آمریکا وجود دارد. ولی ما می‌دانیم که شرکت‌های فراملیتی در همه دنیا و با شناسنامه‌های مختلف مشغول کار هستند. آن‌ها هم شناسنامه آمریکایی دارند، هم شناسنامه انگلیسی دارند، هم شناسنامه ژاپنی دارند، هم شناسنامه پاکسانی دارند، هم شناسنامه کوییتی دارند. و مثل بسیاری از محصولات ایران، حتی شناسنامه ایرانی دارند! محصولاتی که در دوران طاعوت با قطعات یدکی خارجی در ایران مونتاژ می‌شد، دارای شناسنامه ایرانی بودند. مارک ایرانی روی آن‌ها می‌گذاشتند، ولی در حقیقت ۸۰ درصد آن محصولات مال "آ.ا.گ." و "زیمنس" و "ژنرال موتورز" و "تالبوت" و غیره و غیره بود. حالا آن اسم ایرانی را می‌شود عوض کرد. حتی می‌شود یک اسم "اسلامی" هم روی آن بگذارند. ولی اگر ماهیت آن تغییر نکند، همان وابستگی است. من در یک موردی گفتم، که بعضی از این موسسات غارتگر سرمایه‌داری، که سابقاً اسمی خیلی پرطمطراق آمریکایی داشتند، - مثل "موکت شاپ"، که یک فرش‌فروشی است، ولی حتماً بایستی اسم آن باشد "موکت شاپ"، برای این که خیلی جالب باشد! - حالا این "موکت شاپ" اسمش را عوض می‌کند و می‌گذارد مغازه فرش به اضافه یک اسم "اسلامی"! ولی صاحبکار همچنان موکت‌ها را احتکار می‌کند و به قیمت شش برابر می‌فروشد! یعنی ماهیت عوض نمی‌شود، شکل است که عوض می‌شود.

در این جا من باز هم یکی از گفته‌های حجت‌الاسلام خوئینی‌ها را به شهادت می‌طلبم، که قضاوت جالبی کرده است. او در مصاحبه با روزنامه کیهان (۶۱/۸/۹) می‌گوید:

"ما اگر به جریان‌هایی که با اشغال لانه جاسوسی ناگزیر از روکردن ماهیت خودشان شدند (توجه کنیم) ... می‌فهمیم که پایگاه‌های آمریکا در ایران کدام‌ها هستند و این پایگاه‌ها را چگونه باید هدف قرار داد. همین غرب زده‌ها، که الگوی زندگی برایشان زندگی آمریکایی است، خوب، یکی از آن جاها دانشگاه‌ها بود که متخصصین را تحویل می‌داد، که اگر می‌خواستند بیایند در جامعه خدمت کنند، یک جامعه با الگوی آمریکا و مطابق میل آمریکا برای ما درست بکنند. این پایگاه‌ها مراکزی بودند که آمریکا می‌توانست به ما ضربه بزند و طبعاً باید این پایگاه‌ها را هدف قرار داد، که دیگر آمریکا نتواند از آن استفاده کند. یا مراکز اقتصادی را ما باید به شکلی قرار بدهیم که در خدمت آن‌ها نباشد. صنایع ماجوری

درست شده بود که با منافع آمریکا هم جهت بود و بازارها و کالاهایی به فروش می‌رسد که اگر دروازه‌ها را ببندیم که کالاهای آمریکا وارد نشود، بازارهایمان همه تق و لوق خواهد شد... و با تفکراتی که همان نظام اقتصادی را می‌خواهد حفظ کند و همان نظام اداری را می‌خواهد برای مانگهدارد، پایگاه‌هایی هستند که باید با آن‌ها مبارزه کرد. بعد از پیروزی انقلاب مقداری در آن‌ها تغییراتی ایجاد شده، اما تغییرات کافی و کامل نبوده و امیدواریم که حرکت‌های انقلابی آینده ملت این پایگاه‌ها را کاملا از اختیار بیگانگان بیرون بیاورد.

به این ترتیب، ما مورین رسمی آمریکا صریحا می‌گوییم، که آمریکابخش خصوصی حاکم و مسلط در کشورهای "جهان سوم" را پایگاه نفوذ کامل اقتصادی و بعدا سیاسی خود می‌داند - و ما می‌گوییم: به درستی می‌داند - زیرا بدون مسلط کردن بخش دولتی بر اقتصاد خصوصی و بدون کنترل بخش خصوصی، انجام دگرگونی‌های بنیادی اجتماعی به سود محرومان جامعه و تحکیم استقلال ساسی و نیل به استقلال اقتصادی، امکان‌ناپذیر است.

ما امیدوار هستیم که وزارت بازرگانی و بانک مرکزی، برای آگاهی مردم ایران، صورت کامل واردات و صادرات سال‌های ۶۰ و نیمه اول سال ۶۱ را رسماً و فوراً منتشر کنند، نه این‌که آقای معاون وزارت امور خارجه، بعد از دو سال، آمار دست و پاشکسته‌ای را، که گویای همه مطالب نیست، منتشر کند. باید در هر شش ماه آمار مناسبات ما را با دنیای خارج منتشر کنند، تا مردم ایران بتوانند درباره آن خطی که در بازرگانی خارجی ما و در مناسبات ما با کشورهای دیگر مسلط است، قضاوت کنند و نظر خود را بیان دارند.

این نبرد اقتصادی الان، تمام فعالین مختلف جامعه ما را مشغول کرده، و ما می‌بینیم، که از گوشه و کنار صداهای بسیار درستی هم شنیده می‌شود. مثلاً حجت‌الاسلام احمد علی برهانی، دادستان انقلاب اسلامی امور صنفی، که مسلماً از عملکرد فروشندگان بازار و تجار بزرگ اطلاعات فوق‌العاده دقیقی دارند و بعضی از آن‌ها را ده میلیون و بیست میلیون جریبه می‌کنند، می‌گویند (اطلاعات، ۶۱/۸/۱۱):

"راه‌حل‌های اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم... به وجود آورنده طبقه مستضعف و طبقه مستکبر است و در متن آن مستضعف همیشه در فقر و سیاه‌روزی فزاینده است و سرمایه‌دار در فکر ساختن بهشت افسانه‌ای دیگری برای خود..."

البته در این‌جا ایشان اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیسم را برابر قرار

داده‌اند. اقتصاد سرمایه‌داری را ایشان می‌شناسند، زیرا هر روز با آن روبرو هستند. شب و روز تجار را می‌بینند، میزان سود آن‌ها را می‌دانند، غارتگری آن‌ها را می‌دانند. زندگی نوشهری‌های تهران را هم می‌بینند، فقرشان را می‌بینند - لذا این قضاوتشان درباره اقتصاد سرمایه‌داری درست است. ولی ایشان متأسفانه از اقتصاد سوسیالیستی تقریباً اطلاعی ندارند، چون لاف‌اقل اگر به‌گفته دوستان و هم‌زمان خود هم توجه می‌کردند، می‌دیدند که آن‌ها درست عکس این را قضاوت می‌کنند. آن‌ها از این می‌نالند که در اقتصاد سوسیالیستی برابری خیلی زیاد است، همه را مساوی می‌کند، هیچ‌گونه تمایزی برقرار نمی‌شود و هیچ‌کس نمی‌تواند زندگی بهتری داشته باشد. بر این اساس، گفتن این که در جامعه سوسیالیستی طبقه مستکبری وجود دارد، که غنی‌تر می‌شود و ثروتمندتر می‌شود، کمی شوخی به نظر می‌رسد. به نظر ما، این اظهار نظر به علت عدم آگاهی است، و لذا خیلی خوب است اگر حجت‌الاسلام احمد علی برهانی، یک مسافرت تحقیقاتی به کشورهای سوسیالیستی بکنند و زندگی مردم را از بالا و پایین ببینند، تا روشن شود که حکم ایشان درباره جامعه سرمایه‌داری، و از جمله درباره جامعه کنونی ایران درست است، ولی درباره جامعه سوسیالیستی، با واقعیت تضاد مطلق دارد.

ولی حجت‌الاسلام برهانی، در ادامه قضاوتشان درباره جامعه سرمایه‌داری، مطالب بسیار جالب دیگری می‌گویند، که خیلی با اهمیت است. مثلاً می‌گویند:

"... در زمانی که ثمره خون شهدا و تاریخ اسلام عزیز در ایران به صورت "جمهوری اسلامی" درآمد است، چرا عده‌ای سرمایه‌دار کماکان به فکر جمع‌آوری ثروت بیشتری هستند و هیچ به فکر محرومان نیستند؟

... خدای ناکرده این چنین نباشد که میلیارد در هر روز در جمهوری اسلامی میلیاردتر و مستضعف محروم‌تر شود. این صحیح نیست که با وضع اقتصاد سرمایه‌داری بازار در جمهوری اسلامی، اکثر کالاهای مصرفی روزمره امت شهید پرور با قیمت چندین برابر قیمت واقعی به دست مردم برسد و یا مستضعف قادر به خریدن آن نباشد.

... خون شهدا هر لحظه هزاران بار از من و تو او و هر مسئولی اسلامی شدن اقتصاد کشور را خواهان است و ما نباید با کلمات اسلامی دلگرم باشیم، اما در اعمالمان اسلام وجود نداشته باشد و اسلام را در ابعاد مختلف پیاده نکنیم.

... همان طور که امام امت بارها تاکید فرموده اند که اسلام

و جمهوری اسلامی حامی مستضعفین است، برای مسئولین دلسوز نباید دشوار باشد که منافع یک مشت سرمایه دار به خطر بیفتد. مقصود از مسئولین فقط دولت نیست. همه بیشتر باید به این فکر باشند که مستضعفین را نجات دهند و "انتقادی" را که در جامعه مثل روزروشن قابل لمس است، با حسن نیت نگاه کنند."

خوب، این انتقاد چیست؟ این انتقاد کاملا روشن است. آیت الله ملکوتی در یکی از نماز جمعه های اخیر در تبریز گفته اند (کبهان-۴/۸/۶۱):  
"... عده ای پس از پیروزی منافشان به حدی بوده که در تمام دوران طاغوت به اندازه این چند سال سود نبرده اند. مثلا یک فردی را می شناسم که در عرض ۴ ماه، حدود ۳۶ میلیون تومان عایدی داشته..."  
حالا حساب بکنید: یک نفر در عرض ۴ ماه، ۳۶ میلیون تومان، یعنی در عرض سال ۱۰۸ میلیون تومان فقط عایدی داشته است! چند تا از این نفرها هست؟!

یک فرد دیگر را هم آیت الله صدوقی، در همان روزی که شهید شد، معرفی کرد: تاجر قالی فروش به ایشان گفته بوده، که در یک سال به اندازه ۲۰ سال دوران طاغوت سود برده است!

در این جاست، که می بینیم اظهارات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی درباره سود مقاطعه کاران دوران طاغوت - با این که میزان سود آنها وحشتناک است - ولی در مقابل این سودها، به کلی بی رنگ است. بنابه اظهار ایشان، در دوران طاغوت ۴۴ شرکت خصوصی مقاطعه کاری توانستند یک مقاطعه ۳۶ میلیارد تومانی بگیرند؛ ۷ میلیارد ونیم هم پیش قسط از دولت گرفتند. آنها ۲۰ درصد از این معامله سود بردند؛ ۲۰ درصد، از ۳۰ میلیارد تومان، می شود ۶ میلیارد تومان، که اگر به ۴۴ تقسیم کنیم، می شود ۱۲۰ میلیون تومان برای هر کدام از این شرکتها؛ حالا فرض کنیم ۱۵۰ میلیون تومان - در چند سالی که موضوع مقاطعه وجود داشته است. ولی حالا، یک نفر در عرض ۴ ماه، ۳۶ میلیون تومان سود می برد، یعنی به اندازه ۲۰ سال سابق!

این است آن انتقاد به جایی که در جامعه ما، به گفته دادستان انقلاب اسلامی امور صنفی، مثل روز روشن قابل لمس است. و اگر به این انتقادها گوش داده نشود، خطرات جدی می تواند داشته باشد.

یا مثلا آقای اسداللهی، عضو شورای هیئت هفت نفری واگذاری زمین

در مرکز خراسان، "مسئله زمین" را مطرح می‌کنند و می‌گویند: با حرف درباره زمین موات و غیر موات نمی‌شود مسئله ارضی را، مسئله تقاضای دهقانان را، حل کرد، این زمین موات اصلا واقعیت خارجی ندارد، فقط اسم است. من عین گفته ایشان را، که فوق العاده گویاست، در این جانقل می‌کنم. می‌گویند:

"... اما مطلبی که در مورد زمین‌های موات وجود دارد، این است که اگر این زمین‌ها برای کشت مناسب بودند، مطمئنا مالکین و فئودال‌ها آن را احیای کردند. طبق بررسی‌های خاک‌شناسی و آب‌شناسی که در مورد این زمین‌ها انجام داده‌ایم، معلوم شده است که ۷۰ تا ۸۰ درصد زمین‌های موات از لحاظ کشاورزی مستعد نبوده‌اند. مخصوصا در منطقه خراسان که دارای سه میلیون نفر جمعیت است و از این عده یک میلیون و دویست هزار نفرشان روستایی هستند، که حدود هفتصد تا هشتصد هزار نفرشان احتیاج به زمین دارند. در این استان با چنین حجم متقاضی زمین، زمین‌های موات منطقه برای پیاده کردن طرح نمی‌تواند کافی باشد. به این دلیل ما معتقدیم که بایستی هر سه طرح (بند "ب"، "ج" و "د") تواما انجام شود... این مسئله را قبلا با ستاد مرکزی هم مطرح کرده‌ایم، چرا که زارع و کشاورز مستضعفی که تاکنون اصلا زمین نگرفته است و الان می‌خواهد زمین بگیرد، زمین موات می‌گیرد، در صورتی که زمین موات تا سه سال هم محصول نخواهد داشت، آن هم زمین درجه سه و به قول معروف از نظر کشاورزی غیرمستعد و چون برای احیاء آن خدمات زیادی احتیاج است، کشاورز ضرر خواهد کرد. در ضمن طبق آماری که ما گرفته‌ایم، زمین‌های موات حتی یک درصد افراد روستایی را هم کفاف نخواهد داد. و این خود دلیلی دیگر است بر این که، ما فکر می‌کنیم، باید واگذاری هر سه نوع زمین (دایر، باغ و موات) تواما شروع بشود."

خوب، اگر این وضع وجود دارد و تغییر نکند، آن انتقادهایی، که مثل روز روشن قابل لمس است، به تدریج قوت خواهد گرفت و به تدریج باعث خواهد شد که اعتبار و نفوذ حاکمیت جمهوری اسلامی ایران در بین توده‌های محروم، که همه امیدشان به وعده‌هایی است که جمهوری اسلامی به آن‌ها داده است، سست بشود، و این بهترین زمینه برای ضد انقلاب است، برای این که بتواند هدف‌های خود را پیش ببرد.

---

باید از همه متخصصانی که آماده خدمت به انقلاب و میهن هستند، صرف نظر از عقاید سیاسی و مسلکی و مذهبی آنان، استفاده کرد.

---

پرسش: حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی در خطبه نماز جمعه ۷ آبان ماه ۶۱، درباره لزوم بهره گیری از متخصصان و از همه کسانی که آماده هستند صادقانه به انقلاب خدمت کنند، بحث جالبی کرده اند. در این ارتباط، این پرسش مطرح می شود که: پس چرا در دانشگاهها، بدون هیچ گونه دلیل، صدها نفر از بهترین دانشجویان علاقمند به انقلاب و آماده به خدمت و فداکاری را، تنها به این بهانه، که یک فرد گزارش داده است که احتمال دارد این دانشجو دارای افکار متمایل به چپ باشد، از تحصیل محروم می شوند؛ و در وزارت آموزش و پرورش صدها و صدها نفر از بهترین آموزگاران و دبیران از کار اخراج شده اند؛ و در ادارات و کارخانجات و موسسات دولتی صدها مهندس و مدیر درستکار و لایق و فداکار، به همین بهانه، از کار برکنار شده اند و در هیچ جا امکانی پیدا نمی کنند که به میهن خود و انقلاب خدمت کنند؟

پاسخ: در واقع هم، بیانات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی با واقعیتی که ما در سراسر کشور هر روز با آن روبرو هستیم، خیلی فاصله دارد. امید ما این است که اظهارات حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی به واقعیت مبدل شود و وضعی که اکنون وجود دارد، و بسیار دردآور و زیان بخش است، پایان یابد.

من قسمتی از بیانات آقای هاشمی رفسنجانی را در این جا نقل می کنم و بعد درباره بعضی مطالب آن اظهار نظر می کنم. ایشان در نماز جمعه ۷ آبان ۶۱، درباره استفاده از متخصصین، می گویند (جمهوری اسلامی - ۸ آبان ۶۱):

"... یک بحثی همین جا می خواهم بکنم و آن این که کشور ما با این امکانات که دارد و با این امتحانی که داد، که به مناسبت همین سیلوها، خدماتی که تحصیل کرده ها و نیروهای حزب اللهی ما نشان دادند و میدان بازی که باز کردند برای آمدن افرادی صاحب مغز و متفکر و صاحب ابتکار، این میدان باز برای تمام کسانی که بخواهند در این مملکت سالم خدمت بکنند باز است... من یک نصیحتی به برادران



حزب‌اللهی می‌کنم... به برادران حزب‌اللهی می‌گویم که یک مقداری در معیارهای انتخاب همکار دست از سخت‌گیری بردارید. به همه کزبنش‌های تمام وزارت‌خانه‌ها و موسسات می‌گویم، این‌ها به‌خاطر این وحشتی که کردند از این جریان‌های فاسد، می‌ترسند که مبادا دوباره آلوده‌هایباید و کثافت‌کاری بکنند، خیلی سخت‌گیری می‌کنند و این باعث می‌شود که بسیاری از نیروهای خوب هم از دست ما بروند. شما این کار را نکنید، شما آن‌جا که نشسته‌اید، نماینده این مردمید، نماینده این انقلاب هستید و به خودتان حق ندهید که با یک سخت‌گیری‌های غیرمنطقی مغزها و فکرها و انسان‌های سالمی که می‌خواهند خدمت بکنند و اهل زندگی هم هستند، انقلابی نیستند، خودشان هم قبول دارند انقلابی نیستند، مزدی می‌خواهند بگیرند و کاری می‌خواهند بکنند و حاضرند خدمت بکنند، فراوان هم هستند، این‌ها را سخت‌گیری نکنید... این‌ها را دفع نکنید... این را بدانید که سیاست کشور شما، مسئولان کشور شما، امام شما، اسلام شما این را نمی‌خواهند که افرادی که فابل‌اصلاحند، پشیمانند و می‌توانند خدمت بکنند، به‌خاطر این که سؤال شما را نمی‌توانند پاسخ بدهند و به‌خاطر این که هنوز نمی‌توانند قیامه حزب‌اللهی بگیرند، هنوز آسایش طلب هستند، راحت‌طلبند، زندگی می‌خواهند، این‌ها را طرد کنید، خسارت می‌زنید به مملکت. با نیازی که این مملکت به نیروی کار دارد... ما با آن‌هایی که سالم کار کنند، بعد از انقلاب اسلامی سالم کار کردند و یا از این به بعد بخواهند سالم کار کنند، به آن‌ها احترام می‌گذاریم و این‌ها را اگر هم در یک مقطعی از دست بروند، این‌ها را برمی‌گردانیم و نگه می‌داریم. انسان را ما نمی‌خواهیم طرد بکنیم."

خوب، وقتی آدم این گفتارها را می‌شنود و بعد می‌رود به وزارت آموزش و پرورش، به وزارت بازرگانی و به سایر وزارت‌خانه‌ها، متأسفانه واقعیت دیگری را می‌بیند. وقتی به دانشگاه‌ها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم: یک دانشجوی مهندسی را، که فقط یک واحد از تحصیل باقی مانده، از تحصیل محروم کرده‌اند، به این عنوان که یک نفر آمده گزارش داده - و این یک نفر معلوم نیست که سابقه‌اش چه بوده؟ عامل نفوذی است یا نیست؟ و آیا از آن کسانی نیست که امام خمینی گفتند در نهادها جا گرفته‌اند و می‌خواهند

ناراضی درست کنند؟- این یک نفر گفته است که: من در سه سال پیش یا چهار سال پیش دیده‌ام که این دانشجو با توده‌ای ها همراهی داشته است! درحالی که توده‌ای‌ها نمتنها سالم کار کرده‌اند، بلکه با تمام توانشان، شب و روز، در راه تثبیت انقلاب، در راه مبارزه با دشمنان انقلاب، در راه افشاکردن لیبرال‌ها، در راه افشا کردن توطئه‌های گمراهان مبارزه کرده‌اند، و امروز کوچک‌ترین ایراد واقعی به آن‌ها نیست، غیر از تکرار تمام آن لاطائلاتی، که دشمنان انقلاب نسبت به ما، طی تاریخ چهل و یک ساله، حزب ما، سر داده‌اند. این‌هاست واقعیت.

به این ترتیب، اگر معیار قضاوت در برگماری در دستگاه دولتی، در آموزش و پرورش، در نظام اجتماعی، احکامی باشد که آقای هاشمی رفسنجانی در صحبت‌های خود گفته‌اند، به نظر ما، این درجهت سالم کردن جامعه ما، در جهت از بین بردن آن تشنج فوق العاده شدیدی است، که امروز در افکار عمومی، در بخش قابل ملاحظه‌ای از متفکران ما، از تحصیل کرده‌های ما، به وجود آمده و بسیار بسیار خطرناک است، و دشمن امپریالیستی می‌تواند به میزان زیادی از آن بهره‌گیری کند. این احکام عبارتست از: احترام به هر کس که سالم کار کرده و یا حاضر باشد از این به بعد سالم کار کند. توصیه به برادران حزب‌اللهی، که کمتر سخت‌گیر باشند و از پرسش‌هایی، که گاهی اوقات واقعا به ابتدال کشیده می‌شود، تا جایی که خود پرسش‌کننده هم نمی‌تواند به آن‌ها جواب دهد، صرف نظر کنند- همان‌طور که حجت الاسلام امامی کاشانی در یکی از نمازهای جمعه مطرح کردند که: صبح خودش می‌رود درس‌ها را می‌خواند، بعد می‌آید سؤال می‌کند و اگر روز قبل همین سئوالات را از خود پرسش‌کننده می‌پرسیدند، هیچ‌کدام راضی توانست جواب دهد! نباید چنین روشی میناقرار گیرد، برای این که تمام زندگی فرد جوانی را، که می‌خواهد به میهن خدمت کند، درهم بریزد و از هم بپاشد. ما معتقد هستیم که نیروهای صادق حاکمیت جمهوری اسلامی ایران باید به خطری که از این نوع ناراضی‌تراشی به وسیله دشمنان دانا و یا دوستان نادان، به وجود آمده است، به‌طور خیلی خیلی جدی توجه کنند و هرچه سریع‌تر جلوی بسط چپه‌ها، خطرناک ناراضی‌تراشی را بگیرند.

به عنوان نمونه، در اطلاعات (۱۱ آبان ۶۱) نامه گروهی از اولیاء دانش‌آموزان دبیرستان‌های فاطمیه و هفت تیر شهرستان تبریز منتشر شده، که واقعا دردآور است. در این نامه، زیر عنوان "خود و فرزندانمان بلا تکلیف مانده‌ایم"، آمده است:

"ما تعدادی از اولیای دانش‌آموزانی هستیم که در سال تحصیلی ۶۲-۶۱ به دلایل تعجب‌آوری از ثبت نام فرزندانمان

در دبیرستان‌های تبریز خودداری شده و پس از روزها سرکردانی جز برخوردهای غیرمسئولانه نتیجه نگرفته‌ایم .  
درد این نیست که عده‌ای دانش‌آموز از تحصیل محروم می‌شوند و والدین آن‌ها با بی‌اعتنایی روبرو می‌گردند .  
ناشر از غفلت مسئولان از ارزش‌های انقلاب اسلامی و توصیه مکرر موکد امام خمینی در زمینه رسیدگی به کار مراجعین در ادارات است .

ضمناً از جمله علل خودداری مسئولان از ثبت نام دانش‌آموزان ، به‌عنوان مثال ، دفاع یکی از دانش‌آموزان از اجرای "بندج" و ملی شدن بازرگانی خارجی در ضمن انشا یا تقدیم گل به معلمین در روز معلم ، قابل ذکر است . به‌هرحال برادران گرامی ، ما اولیاء دانش‌آموزان بلا تکلیف ، که هر روز بگذرد از درس خود عقب می‌مانند ، پس از مراجعات مکرر به‌ناحیه ۲ و اداره کل آموزش و پرورش استان ، اینک مشکل خود را به‌امید رسیدگی به این طریق مطرح کرده‌ایم و امیدواریم اقدام مابقی نتیجه نماید ."

خوب ، این نامه واقعا سندی محکومیت جریان زبان‌بخش و خائنانه‌ای است که در جمهوری اسلامی ایران ، برای پوک کردن محتوای انقلابی جمهوری اسلامی ، وجود دارد . چه دست‌هایی در پشت این جریان هستند ، که دانش‌آموزان را ، به‌عنوان دفاع از بند "ج" و ملی شدن بازرگانی خارجی در انشا - دانش‌آموزانی که هنوز ۱۸ سالشان تمام نشده - از تحصیل محروم می‌کنند ؟

به‌نظر ما ، مخالفت ما با این جریان بایستی از حرف به‌عمل برسد ، یعنی باید از این اعمال گستاخانه ، که نیروهای خرابکار و ناراضی‌تراش ، به‌اسم "حزب‌اللهی" ، به‌اسم دفاع از "مکتبی بودن" ، به‌اسم دفاع از "اسلام" ، در جامعه انقلابی ایران ، در جمهوری اسلامی ایران ، و به‌ضرر همان اسلام انقلابی انجام می‌دهند ، جلوگیری شود .

---

برای بهبود وضع محرومان ، باید از حرف گذشت و به‌عمل پرداخت .

---

پرسش: در خطبه نماز جمعه ۷ آبان ماه ۱۳۶۱ ، حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی ، در چارچوب اقدامات سازندگی برای توده‌های مردم ، گفتند :

" انتظار نداشته باشید که ما در شمیران و این گونه جاها هی بزرگراه  
 بسازیم و ساختمان های سی چهل طبقه بسازیم ."  
 اتفاقا در همان شماره روزنامه جمهوری اسلامی شنبه ۸ آبان ماه ۶۱ ،  
 که این سخنرانی آقای هاشمی رفسنجانی به چاپ رسیده بود ، در صفحه ۵ ،  
 درستون " از میان نامه ها " نامه ای از " اهالی جاده ساوم نعمت آباد . . . چاپ  
 شده بود . پس از خواندن این نامه ، به یادم آمد که در هفته های اخیر از خیابان  
 آفریقا - جردن سابق - که هنوز در حقیقت همان " جردن " باقی مانده ، یعنی یک  
 خیابان طاغوتی است ، عبور می کردم . دیدم که سطح خیابان با بهترین آسفالت نو  
 پوشیده می شود ، و در دو طرف خیابان مثل قارچ خانه های شبه طاغوتی ، متعلق به  
 طاغوتیان دوران پس از انقلاب ، از زمین بیرون می روید ، درست در همین  
 زمان ، در روزهای بارانی ، بچه های هفت هشت ساله " جاده ساوه و نعمت آباد  
 و دهها شهرک دیگر نظیر آنها ، هنگام رفتن به مدرسه در گل می مانند و  
 گریه می کنند . این تضاد را چگونه باید توضیح داد ؟

پاسخ : من اول نامه ای را ، که این دوست ما از روزنامه جمهوری اسلامی  
 گرفته ، می خوانم . در روزنامه جمهوری اسلامی ، ۸ آبان ۶۱ ، درستون " از  
 میان نامه ها " زیر عنوان " فکری برای پابرهنگها کنید " ، آمده است :  
 " سخنان ما خطاب به پشت میز نشینانی است که خود را  
 وارث خون شهدا می دانند ، خود را وارث انقلاب حسین و  
 کربلا می دانند ، خود را وارث حکومت علی می دانند . . .  
 مسئولیت سنگین پابرهنگها را به اصطلاح بردوش می کشند و  
 شعار بزرگ مستضعفین را ، که فرموده امام است ، بر زبان  
 می آورند . . .

آقای شهردار تهران . . . ما اهالی جاده ساوم نعمت آباد -  
 شهرک های ابوذر - احمدی - انقلاب طی نامه ای از شهرداری  
 منطقه تقاضا کردیم که شهرک را آسفالت کنند ، ولی توجهی  
 به ما نکردند . دوباره مراجعه کردیم و تقاضا کردیم ، گفتند  
 بودجه تمام شده . . . این شهرکها ، که در جنوبی ترین نقاط  
 تهران هستند ، فاقد همه گونه امکانات رفاهی می باشند ، که  
 متشاء اصلی همه این بدبختی ها ، نداشتن آب و آسفالت  
 است . . .

اکثر بچه های این جا ، که درس ۱-۱۲ سالگی می باشند ،  
 به دلیل نداشتن امکانات به مدرسه نمی روند . . . بچه های  
 کوچک دیگری که در کلاس های اول و دوم . . . درسی خوانند ،

زمستان‌ها که فصل بارندگی است، با رهاشدن آب در جاده‌ها، تا زانو در گل فرومی‌روند و حتی اکثر آن‌ها در این موقع بر اثر سختی به گریه می‌افتند. به این شهرک‌ها گویی که هیچ ارگانی توجه و دخالتی نداشته و نمی‌کند و هریک علت را به گردن دیگری می‌اندازد.

بعد از مراجعات مکرر به شهرداری منطقه نوزده، اظهار داشتند که شما خودیاری کنید و کل مخارج را بدهید، ما هم نظارت می‌کنیم. ولی مردم این منطقه عاری از هرگونه امکانات مادی هستند، حتی شب‌ها را گرسنه می‌خوابند... سرگردانند و نمی‌دانند چه‌کنند. ای دولت‌مردان، به فرموده رهبر عزیز به پا خیزید و فکری برای واقعا پابه‌برهنه‌ها کنید نه برای کاخ‌نشینان."

خوب، این نامه واقعا تکان‌دهنده است. درست در همین روزهاست، که روی خیابان جردن، ده‌سانتی‌متر آسفالت جدید کشیده می‌شود! این جا است که باید گفت: بین نیت فوق‌العاده با ارزش دولت‌مردان طراز اول جامعه ما و واقعیت تلخ، که آقایان لیبرال‌ها در شهرداری، در وزارت‌خانه‌ها و در جاهای دیگر ایجاد می‌کنند، زمین تا آسمان فاصله است. این‌ها هستند که مردم را ناراضی می‌کنند. این‌ها هستند که می‌کوشند مردم را از حاکمیت جمهوری اسلامی جدا کنند. این‌ها هستند که می‌کوشند هر روز به این عدم رضایت دامن بزنند و هر روز تخم بدبینی را در داخل توده‌های محروم جامعه بیشتر آبیاری کنند. و این‌ها هستند که نقشه جهنمی امپریالیسم آمریکا را پیاده می‌کنند.

به این ترتیب، این تضادها در جامعه ما هست، و البته همه آن‌ها هم به یکباره از بین رفتنی نیست، ولی ما امیدوار هستیم که واقعا در جهت پایان دادن به این وضع، اقدامات اساسی از طرف حاکمیت خط‌امام آغاز شود.

---

رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی ایران را از زیر نفوذ امپریالیسم خبری برهانید!

---

پرسش: از بسیاری از تحلیل‌های سیاسی، که در رسانه‌های گروهی جمهوری اسلامی منتشر می‌شود، این‌طور استنباط می‌شود که نویسندگان آن‌ها، ناآگاهانه یا ماهرانه، همان خطی را در تجزیه و تحلیل رویدادها

دنیا را می‌کنند، که خواست آمریکا است، و آن نیروها و جریان‌های دسراسر جهان مورد پشتیبانی قرار می‌گیرند، که مورد حمایت آمریکا است. به عنوان نمونه: جریان لهستان، جریان کامبوج، مقابله اتیوپی انقلابی با تجاوزات صدام مانند سومالی وابسته به آمریکا و ارجاع عرب، جریان اریتره، که عیناً شبیه دسته‌های کومله در کردستان است، والیت به امپریالیسم و ارتجاع عرب مربوط است، جریان افغانستان وحشی جریان آغاز مذاکرات شوروی و چین برای عادی کردن مناسباتشان - در تمام این زمینه‌ها دیده می‌شود که تحلیل‌های بسیاری از رسانه‌های گروهی - روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون - درست همان سمت‌گیری را دارند، که خواست سیاست آمریکا است، و منطبق است با تفسیرهای رادیوها و مطبوعات امپریالیستی در دنیا. چرا این طور است؟

پاسخ: البته پاسخ به این سؤال ساده، یعنی آری یا نه، نیست. این درست است که در بسیاری از تحلیل‌های رسانه‌های گروهی چنین وضعی وجود دارد. ولی اگر بخواهیم بگوییم، که این برچورد، در حاکمیت جمهوری اسلامی ایران، آگاهانه است، این البته به عقیده ما درست نیست. به نظر ما، در رسانه‌های گروهی ایران، به معنی کامل کلمه، یک شلم-شوربا در زمینه عقیدتی و فکری و موضع‌گیری‌های سیاسی وجود دارد. عناصر گوناگونی در این رسانه‌ها هستند، و ما هیچ‌گونه اداره مرکزی‌حدی، بر روی خط دقیق، در این زمینه نمی‌بینیم. ما یک خط حاکم می‌بینیم، که به طور کلی خطی است که امام خمینی ترسیم کرده‌اند، یعنی خط "نه شرقی، نه غربی"، با همان تعریفی که خود امام خمینی درباره "نه شرقی، نه غربی" داده‌اند، و آن عبارت از این است که: هیچ کشوری در امور داخلی ما دخالت نکند. و ما این مفهوم را درست می‌دانیم و با آن موافق هستیم. در خط "نه شرقی، نه غربی" عنصر دیگری هم هست، و آن عبارت از این است که: آمریکا دشمن شماره یک ملت ما و تمام بشریت است، و تمام جهانی که امروز در دنیا به دست ارتجاع و امپریالیسم جهانی صورت می‌گیرد، زیر رهبری امپریالیسم آمریکا است. این خطر رسمی حاکمیت است. ولی ما در عمل می‌بینیم که لیبیا، کلمری، حاشیه، قشرون و مائوئیست‌ها خط دیگری را دنبال می‌کنند. آن‌ها درست شامل آن تحلیل امام خمینی می‌شوند، که گفته‌اند: "شوروی را مطرح می‌کنند، تا آمریکا منسی شود."

این واقعیتی است که چنین خطی در تمام رسانه‌های گروهی هست، یعنی این خط تقریباً، با آنچه که امپریالیسم به طور کلی مطرح می‌کند، مطابق است. برای این که این خط را تا حدودی نشان بدهیم، نمونه‌ای را

ذکر می‌کنیم: مثلاً روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۱۵ آبان ۱۳۶۱، زیر عنوان «اخبار جعلی را همراه با صبحانه به خورد مردم انگلیس می‌دهند»، چس می‌نویسد:

«به گزارش واحد مرکزی خبر از لندن، با توجه به اهمیتی که تروریسم خبری و چگونگی ونحوه، تحریف رویدادهای جهان برای بقای استکبار جهانی دارد، قرار است سرمایه‌داران انگلیس نیز به تقلید از آمریکا و چند کشور اروپایی، با تأسیس یک فرستنده جدید تلویزیونی، از این به بعد در وقت صبحانه هم برنامه‌های، که قسمت اعظم آن اخبار باشد، پخش کنند.»

خوب، این حکم خوبی است؛ یعنی این که امپریالیسم با تمام قوا از پخش اخبار در رسانه‌های گروهی، برای هدف‌های امپریالیستی خود و القاء نظریات امپریالیستی در بین توده‌های کشورهای جهان امپریالیستی و کشورهای «جهان سوم» استفاده می‌کند. آری، این حکم درستی است. ولی حالا به یک آمار نگاه کنیم: ما فقط شماره‌های سه ماه اخیر روزنامه «جمهوری اسلامی» و روزنامه «صبح آزادگان» را، که هر دو روزنامه‌هایی کاملاً اسلامی و وابسته به حاکمیت هستند - یکی ارکان حزب جمهوری اسلامی است و یکی هم مسلمان‌ه جریان‌های جدی در حاکمیت اتکادارد - بررسی کرده‌ایم:

در این سه ماه اخیر، روزنامه «جمهوری اسلامی»، ۶۳ مقاله درباره مسائل سیاست خارجی نشر داده، که تقریباً همه آن‌ها از منابع امپریالیسم خبری است. منبع ۱۸ تای آن‌ها رانوشته‌اند، بعضی‌ها با ذکر «از منابع خارجی» چاپ شده، ۱۸ تا به نام «گرسنت انترناشنال» است، که قبلاً گفته‌ایم مال کجاست، بعضی‌ها هم از «لوماتن»، «تایمز»، «گاردین» و... است.

در روزنامه «صبح آزادگان» ۱۶۵ مقاله ترجمه شده است. از این تعداد، ۴۷ تا بدون ذکر منبع است و بقیه هم با ذکر منابعی از این قبیل: «فیگارو»، «لس آنجلس تایم»، «نیول اسپروانور»، «پاری‌ماچ»، «کریس ساینس مانیور»، «نیو افریکن»، «گاردین»، «نیوزویک»، «لومود»، «فایننشال تایمز»، «اشپیکل»، «اکسپرس» و... همچنین از مطبوعات ترکیه؛ یعنی تمام این مقالات از منابع امپریالیستی است.

خوب، اگر درست است که امپریالیسم خبری همه چیز را قلب می‌کند، دروغ می‌گوید و تقلب می‌کند، شما چرا تمام این مقالاتی را، که اکثراً علیه کشورهای سوسیالیستی است، چاپ می‌کنید؟

این واقعیت نشان‌دهنده آن است، که دو خط وجود دارد: یکی خط امام خمینی، دیگری هم خطی که می‌کوشد همان مطالبی را، که امپریالیسم

خبری می‌خواهد القاء کند، به اشکال مختلف، با ترجمه مقالات مطبوعات امپریالیستی، به صورت یک مطلب درجه دو وبدون این‌که صریحا موضع بگیرد، پیاده کند. خالا ممکن است که چون مقاله ندارند و روزنامه را هم می‌خواهند بپرکنند، آن افرادی که این ترجمه‌ها را انجام می‌دهند و پولی می‌گیرند و درضمن جهتی هم در انتخاب مقالات برای ترجمه دارند، این مطالب را در روزنامه جای می‌دهند، و مسئولین روزنامه هم فکر می‌کنند که این اهمیت زیادی ندارد. ولی به نظر ما، این خود عبارت است از عمل کردن به سود آن امپریالیسم خبری، که مورداتهام درست روزنامه جمهوری اسلامی قرار گرفته است. این یک قسمت از مسئله است. قسمت دوم مسئله، تحلیل‌های جالبی است، که در بعضی از این روزنامه‌ها پیدامی‌شود، و ما عین آن‌ها را گاهی از رادیو صدای آمریکا می‌شنویم، یا در همان جهتی است، که صدای آمریکا دارد!

مثلا به جریان مناسبات چین و شوروی بنگریم: شما چند گفتار رادیو آمریکا را در این زمینه گوش کنید وبعد مقاله آقای احمدی را هم در روزنامه کیهان، در تاریخ ۲ و ۳ آبان ۶۱، بخوانید. می‌بینید که یک کلمه هم تفاوت بین این‌ها نیست! مفهوم هر دو سوزدل و نگرانی از این است، که نطفه‌های حل یک اختلاف بین‌المللی بزرگ و خطرناک برای بشریت و همه کشورهای محروم، دارد به وجود می‌آید. امید و آرزو این است: خدا نکند که این مسئله حل شود، و بهتر است که همین‌طور باشد!

این دردناک است، که چگونه عین خواست سیاست آمریکا، رادیو آمریکا، رادیو بی.بی.سی و مقالات روزنامه‌های آمریکایی درباره مذاکرات چین و شوروی، در روزنامه کیهان هم منعکس می‌شود، منتهی با امضای احمدی! به جای مثلا مستر سالینجر، می‌شود آقای احمدی!

یا مثلا روزنامه جمهوری اسلامی، نتیجه انتخابات اسپانیا را - که طی آن حزب سوسیالیست پیروز شده - به نفع "سوسیال-صهیونیست‌ها" می‌داند! ولی حزب مقابل حزب سوسیالیست کی بوده؟ حزب فاشیست‌ها و فرانکیست‌ها! خواننده این‌جا خیلی آسان می‌تواند نتیجه بگیرد: کسانی که این پیروزی حزب سوسیالیست را، که مورد حمایت کارگران و زحمتکشان و دهقانان بی‌زمین است، پیروزی "سوسیال-صهیونیست‌ها" می‌دانند و از این ناراضی‌اند، امید و آرزوی پیروزی حزب مخالف (یعنی فاشیست‌ها) را داشته‌اند، یعنی فاشیسم را به حزبی که مدافع حقوق توده‌های محروم در مقابل سرمایه‌های بزرگ است، مخالف شرکت اسپانیا در "ناتو"ی آمریکایی است - صرف نظر از ایراداتی که به برخی از سیاست‌های آن وارد است - ترجیح می‌دهند!



به نظر ما، هیئت سردبیری روزنامه جمهوری اسلامی، اصلا نه به این مسئله فکر کرده و نه دقت کرده است، که انتشار این مطلب در چه جهتی است و از چه جانبداری می کند؟

این دیگر ابتدایی ترین مسئله در مبارزه است، که همیشه باید کوشید، تا جهتی که خطرناک تر است، ضعیف شود و، در صورتی که راه دیگری نیست، لااقل جریانی که کمتر خطرناک است، موفق شود؛ یعنی در اسپانیا نمی توان آرزو کرد که حزب فاشیست ها و فرانکیست ها، که طرفدار آدم کشی و همه اشکال جنایات سرمایه داری در جهان است، موفق شود! یا مثلا در آلمان غربی کسی نمی تواند موافق باشد که اشتراکوس موفق شود و حزب سوسیال دموکرات - با وجود تمام ایراداتی که به آن وارد است - شکست بخورد!

عین همین جریان را ما در لهستان می بینیم. امروز دیگر حتی خود آمریکا اظهار می کند که پشتیبان و تحریک کننده تمام جریانات ضد دولتی در لهستان، آمریکا و سایر امپریالیست ها هستند. با این حال ما می بینیم، که تمام تبلیقات رسانه های گروهی ایران علیه لهستان و در جهت تبلیقات امپریالیسم آمریکاست.

به نظر ما، این یکی از آن خط های روشنی است، که به وسیله کشمیری های مطبوعاتی و بغیه رسانه های گروهی، مثل رادیو و تلویزیون، رهبری می شود و متأسفانه جوانان القاء شده و ناآگاه هم، جوانانی که واقعا از اوضاع سیاسی جهان بی اطلاعند، به دنبال آن ها می روند.

واقعیتی که این جوانان از آن اطلاع ندارند، چیست؟ واقعیت جامعه امروز جهانی این است که: در تمام دنیا یک گرایش به چپ از طرف توده های محروم و زحمتکش دیده می شود. گرایش به چپ، یعنی گرایش علیه سرمایه داری و امپریالیسم جهانی. گرایش به چپ حتما لازم نیست گرایش کمونیستی باشد، بلکه گرایشی است علیه سیاست های سرمایه داری جهانی. این گرایش در جنبش عظیم برای صلح و برای جلوگیری از جنگ اتمی دیده می شود. این گرایش در پیروزی ائتلاف چپ در یونان، در فرانسه و در آلمان غربی دیده می شود. تظاهرات ضد آمریکایی در سرتاسر اروپا این گرایش را نشان می دهد. تظاهرات ۴۰۰ هزار نفری به خاطر صلح و بر ضد آمریکا در ژاپن این گرایش را نشان می دهد. در اسرائیل این گرایش به صورت تظاهرات ۴۰۰ هزار نفری در تل آویو، علیه جنایات صهیونیست ها در لبنان، دیده می شود. این گرایش در سوئد، در پیروزی حزب سوسیال دموکرات، با کمک کمونیست ها، دیده می شود. متزلزل شدن پایگاه حکومت ارتجاعی ناچر در انگلستان، شکست ریگان در انتخابات اخیر مجلس نمایندگان و مجلس سنا

آمریکا و... نشانه‌های دیگری از این گرایش است. در همدجا این گرایش عمومی جهانی دیده می‌شود.

نمونه انقلاب ایران هم جالب است. در مرحله‌ای آقای مهندس بازرگان ولیبرال‌ها در راس قدرت فرار می‌گیرند. ولی این دلیل بر این نیست که شاه بهتر از بازرگان است. جریان انقلاب را باید تقویت کرد. اصل جریان انقلاب است. یعنی آن چیزی را. که به وجود آورنده انقلاب ۲۲ بهمن بود، باید تأیید کرد. باید با لیبرال‌ها مبارزه کرد، ولی این بدان معنی نیست، که شاه و دارودسته‌اش بهتر از لیبرال‌ها هستند.

سوسیال‌دموکرات‌ها هم در اغلب کشورها، برای خفه کردن توده‌ها و جلوگیری از اوج‌گیری مبارزه توده‌ها، عمل کرده‌اند و می‌کنند. این را مارکسیست‌ها همیشه بیان کرده‌اند. از همان وقتی که جهت‌گیری انحرافی سوسیال‌دموکراسی در جنبش انقلابی کارگری اروپا پیدا شد، مارکسیست‌ها با انحراف سوسیال‌دموکراسی مبارزه کرده‌اند و می‌کنند. ولی این بدان معنی نیست، که محافظه‌کاران انگلیس را به حزب لیبرال‌ها ترجیح بدهیم و موافق ماندن خانم تاچر و عدم موفقیت حزب کارگر باشیم، و اگر حزب کارگر موفق شد، بگوییم این پیروزی صهیونیست‌هاست! نه، این پیروزی رحمتکشان است.

روی کار آمدن آقای مهندس بازرگان در ایران پیروزی انقلاب ایران بود، نه پیروزی لیبرال‌های آمریکایی. ما شاه و رژیم آمریکایی شاه را سرنگون کردیم و تمام مستشاران آمریکایی را بیرون کردیم؛ ولی مرحله گذاری پیش آمد، که نیروهای بینابینی در راس قدرت قرار گرفتند. به این ترتیب، این حکم که: این تحول بزرگ در اسپانیا پیروزی صهیونیست‌هاست، فقط می‌تواند به نفع صهیونیست‌ها باشد و نه به نفع زحمتکشان.

نمونه دیگر، همین مذاکرات چین و اتحاد شوروی است. ما می‌بینیم که ارتجاع و امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا، بر اثر این واقعه چگونه دچار تشنج عصبی شده‌اند، که مبادا این جریان گسترش یابد. واقعیت گرایش به چپ در سراسر جهان، عبارت است از این که: توده‌های ده‌ها میلیونی و شاید صدها میلیونی در کشورهای امپریالیستی و در کشورهای در حال رشد، از ترس فاشیسم و تلاش محافل انحصاری سرمایه‌داری، مثل دولت آمریکا و همدستانش در جهت تدارک جنگ هسته‌ای، در جهت کشاندن مردم جهان به فاجعه هسته‌ای، متمایل به نیروهایی می‌شوند، که در موضع‌گیری‌های سیاسی خود علیه این گرایش‌های تشنج‌فزاینده و جنگ‌افروزانه محافل خطرناک امپریالیستی عمل می‌کنند.

این یک روند جهانی بسیار مهم دوران ماست. این یکی از مراحل تشدید بحران عمومی سرمایه‌داری است، که ما الان شاهد آن هستیم. سرمایه‌داری در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، دچار بحران خطرناکی برای موجودیت خود در دنیا شده است، و این بحران روز به روز تشدید می‌شود. ما درباره این بحران عمومی سرمایه‌داری و مرحله کنونی آن، در گفتارهای سابق به اندازه کافی بحث کرده‌ایم و احتیاجی به تکرار مجدد آن نیست. نتیجه انتخابات در اسپانیا، نتیجه انتخابات در آمریکا، نتیجه انتخابات در سوئد، نتیجه انتخابات در یونان - همه جزئی از این روند عمومی جهانی است، که در مجموع خود به نفع آزادی خلق‌ها، به نفع جنبش‌های رهایی‌بخش، به نفع ملل محروم و توده‌های زحمتکش و به نفع صلح در جهان است. لذا می‌باید از این روند پشتیبانی و آن را تقویت کرد. این است راه درست.

مثلا اگر ما مثل روزنامه اطلاعات، اعلام کنیم که: در نتیجه انتخابات آمریکا، موضع صهیونیست‌ها در مجلس نمایندگان تقویت شد، مفهومش این است که: روزنامه اطلاعات، یا آن‌کس که این مقاله را می‌نویسد، آرزو می‌کند که چه خوب بود در انتخابات آمریکا، ریگان شکست نمی‌خورد و حزب جمهوری خواه پیروز می‌شد! ولی ما صهیونیسم را، پس از امپریالیسم آمریکا، بزرگ‌ترین دشمن می‌شمیریم. اگر واقعا این رای مردم آمریکا در جهت تضعیف موضع ریگان، به نفع صهیونیسم است، پس این رای به ضررتوده‌ها و خلق‌های جهان است؛ پس می‌باید ریگان با همان اکثریت خود باقی بماند! خود این نتیجه‌گیری باید این دوستانی را، که این مقالات را می‌نویسند و جزء کشمیری‌ها نیستند، به فکر بیندازد که: نتیجه و پیامد این حکمی که من می‌کنم چیست؟ این حکم یعنی چه؟ یعنی دولت جمهوری اسلامی ایران، که انقلابی است، باید تبلیغ کند، که ریگان در موضعی که داشته است، باقی بماند و تحکیم شود، چون موضع ریگان تضعیف صهیونیسم است! ولی هر شاگرد مدرسه‌ای الان می‌داند، که ریگان به شدیدترین شکلی از صهیونیسم حمایت می‌کند. همه می‌دانند که تمام فاجعه لبنان با دستور و موافقت ریگان انجام شد. امام خمینی همین دیروز گفتند که آمریکا است که پشت تمام جریانات است؛ آمریکا است که پشت تجاوز صدام به ایران است؛ آمریکا است که پشت تجاوز صهیونیست‌ها به لبنان است. آن وقت ما بایستی خوشحال نشویم، که مردم آمریکا بالاخره قسمتی رای خود را از حمایت ریگان پس گرفتند و به مخالفان ریگان رای دادند!

حالا ممکن است کسی بگوید که: خوب، اگر دموکرات‌ها هم بیایند، همان سیاست را دارند. مگر کارتر سیاستی غیر از این داشت؟ ولی ما

می‌گوییم: نه، مسئله اساسی این است که مردم آمریکا از سیاست ریگان به ستوه آمده‌اند و به سیاست ضدریگانی رای داده‌اند. ممکن است این رای در جایی به‌نفع کارتر و کندی و امثال آن‌ها باشد. ولی در ماهیت خود، این تغییر سیاست، نسبت به سیاست ریگان، مثبت است؛ مثل تغییر رژیم فاشیستی نازی‌های آلمان به رژیم سرمایه‌داری آلمان فدرال. رژیم سرمایه‌داری آلمان فدرال هم رژیم سرمایه‌داری انحصاری آلمان است. فاشیست‌های آلمان هم نماینده سرمایه‌های انحصاری آلمان بودند. ولی این تغییر را مثبت باید دانست. نمی‌شود گفت که فرقی ندارد، پس بگذار همان هیتر را باقی بماند.

مثلا در همین روزهای اخیر در آمریکا واقعه فوق‌العاده جالبی اتفاق افتاد، که اصلا در مطبوعات ایران منعکس نشد. ما تعجب می‌کنیم که چرا این مسئله منعکس نشد. واقعه این بود: در نه ایالت آمریکا همه‌پرسی شده است و در هشت ایالت، اکثریت مردم آمریکا به پیشنهاد اتحاد شوروی در باره قطع تولید بمب‌های اتمی رای مثبت داده‌اند! یعنی علی‌رغم سیاست ریگان، که معتقد است باید سلاح‌های اتمی را گسترش داد و انواع جدید آن را ساخت و دنیا را به طرف جنگ کشاند، اکثریت مردم در هشت ایالت آمریکا - از نه ایالت، که در آن‌ها همه‌پرسی شده - به‌ضرر او رای داده‌اند، تا جایی که ریگان مجبور شد، اعلام کند که: مایه هیچ‌وجه حاضر نیستیم در نتیجه این رای سیاست خود را عوض کنیم!

این رای نشان‌دهنده رشد افکار صلح‌طلبانه، رشد جنبش مبارزه با جنگ جهانی، از جمله در آمریکا است. این پدیده همان چیزی است، که امام خمینی در گفتار دیروز خود بر آن تکیه کردند:

تمام نیروهای جهان باید در برابر لجام گسیختگی امپریالیسم آمریکا در به‌وجود آوردن جنگ جهانی بایستند.

ما باید این پدیده را بزرگ کنیم و شاد شویم از این که مردم آمریکا در این جهت مشغول مبارزه هستند. ولی متأسفانه می‌بینیم، که کشمیری‌ها و القاشدگان ناآگاه، دشمنان دانا و دوستان نادان انقلاب در رسانه‌های گروهی ما، درست خط ریگان را می‌گیرند؛ یعنی در آن جهتی تبلیغ می‌کنند، که وحشی‌ترین و جنایت‌بارترین بخش‌های سرمایه‌داری انحصاری آمریکا خواهان آن است. و این تأسف‌آور است.

ما امیدواریم که رویدادهای اخیر جهان کمک کنند به این که، در محافلی که سیاست خارجی ایران را مورد مطالعه قرار می‌دهند، بررسی همه‌جانبه و تجدیدنظر همه‌جانبه‌ای در ارزیابی‌ها و در تعیین معیارها انجام گیرد. این امید ماست. زندگی نشان خواهد داد که یا ما زیاد خوش‌بین

هستیم و یا این که به درستی امیدوار شده‌ام .

خلاصه کنیم : ما معتقدیم که در رسانه‌های گروهی ایران دو جریان وجود دارد : یک جریان ناآگاه و یکی آگاه . دشمنان دانا و دوستان نادان در تحلیل‌های سیاست خارجی و جهانی ، روش فوق‌العاده زیان‌بخشی را برای افکار عمومی ایران در پیش گرفته‌اند . نمونه‌های این مسئله آنچنان زیاد است ، که می‌توان کتاب‌ها درباره‌اش نوشت و منوی را ، هفتاد که سهل است ، به صدم کاغذ کشاند . ما در این باره - دربارهٔ گمراهی‌هایی که این شیوهٔ برخورد رسانه‌های گروهی به وجود می‌آورد - در "پرسش و پاسخ" های قبلی هم به‌طور مبسوط صحبت کرده‌ایم . باز هم در این زمینه در آینده صحبت خواهیم کرد .

---

جلوگیری از فعالیت باندهایی ، که به‌طور قاچاق افراد را از کشور فراری دهند ، دو راه دارد : آزاد کردن خروج از کشور بدون دادن ارز و تقویت نیروهای امنیتی متعهد .

---

پرسش : در روزنامهٔ جمهوری اسلامی ، ۸ آبان ۱۳۶۱ ، خبری دربارهٔ یک باند کلاهبرداری و دستگیری ۵ نفر از افراد آن ، که با گرفتن پول هنگفت از خانواده‌های زندانیان سیاسی ، وعدهٔ آزادی آنان را می‌دادند ، و با تهیهٔ گذرنامه و تهیهٔ اجازهٔ خروج جعلی ، امکان فرار افراد را از مرزها فراهم می‌ساختند ، درج شده است . در میان مردم شایعات فراوانی دربارهٔ فعالیت این‌گونه باندها در ابعاد بسیار وسیع وجود دارد . اغلب شنیده می‌شود که خانواده‌های کاملی ( ۵ - ۶ نفر ) به کمک این باندها ، از راه ترکیه و پاکستان ، به خارج از کشور فرار می‌کنند . این پرسش مطرح است که : چرا مقامات امنیتی جمهوری اسلامی ایران به این مسئله توجهی مبذول نمی‌دارند ؟

پاسخ : البته شایعات بسیار زیادی در این باره وجود دارد . ولی علاوه بر شایعات ، واقعیات خیلی زیادی نیز وجود دارد ؛ یعنی با هر کسی که شما صحبت کنید ، مسلمانیک ، دوتا ، سه‌تا ، چهارتا - چه خانواده‌های گروهی و چه افرادی از آشنایان خود - را می‌تواند نام ببرد ، که از مرز ترکیه یا پاکستان ، به کمک همین باندهای قاچاقچی خارج شده‌اند . این‌ها اول یاره اتیش و یا به اسپانیا می‌روند و از آن جا هم ، متناسب با امکاناتی که در

خارج دارند. به آمریکا یا کشورهای دیگر مسافرت می‌کنند. از این راهپول‌های فوق‌العاده کلانی به دست این قاچاقچیان می‌افتد، که در واقع باندهای بین‌المللی هستند، زیرا نه فقط ایرانی‌ها، بلکه افرادی از کشورهای خارجی، مثلا پاکستانی، ترک و مقاماتی از آسیایا، در این جریان‌ها دخالت دارند؛ چون گرفتن ویزا از این کشورها حتماً مجانی نیست و حتماً باید افراد بانفوذی به این‌ها کمک کنند. فقط یک نمونه را ذکر می‌کنیم:

یک خانواده ۶ - ۵ نفری از تهران به تبریز رفته و در مهمان‌خانه اقامت گزیده است. با بلیزر آن‌ها را از تبریز حرکت داده‌اند، فردای آن روز، آن‌ها در آنکارا بوده‌اند و همان‌روز به آسیایا مسافرت کرده‌اند و از آن‌جا به بستگان خود در تهران تلفن زده‌اند!

گروه‌های قابل‌توجهی، به‌طور انفرادی و دسته‌جمعی، بعد از اقامت در زاهدان، از مرز بلوچستان، با آهو یا بلیزر، که گاهی اوقات مارک‌نهادهای راهم روی خود دارد، به مرز پاکستان می‌روند. از آن طرف هم مناسبات فوق‌العاده "حسنة" است برای استقبال از این‌ها. خرج متفاوتی هم دارد. از ۵۰ هزار تومان شروع می‌شود و به ۵۰۰ هزار تومان می‌رسد. بعضی از این باندها، به قول انگلیسی‌ها، خیلی "جنتلمن" هم هستند! یکی از این باندها اعلام کرده است، که ما از جوانانی، که این‌جا از تحصیل محروم شده‌اند و می‌خواهند بروند تحصیل کنند، کمتریول می‌گیریم، و از جوان‌های بیست‌ساله، ۲۰ هزار تومان گرفته است. برای بچه‌ها نرخش ۵ هزار تومان است. درست مثل بلیط هواپیما، قیمت‌ها متفاوت‌اند: به دانشجویان تخفیف می‌دهند و برای بزرگ‌ترها و پول‌دارها و آن‌ها که محکوم هستند و فراریند، تا حده ۵۰۰ هزار تومان می‌رسد! از همین راه است که عده‌ی زیادی از شخصیت‌های ضدانقلابی از ایران فرار کردند و الان در اروپا و آمریکا هستند. این یکی از پدیده‌های دردناک کنونی جامعه‌ی ماست.

به‌نظر ما، دو راه برای جلوگیری از این جریان وجود دارد:

یکی همان پیشنهادی است که حجت‌الاسلام هاشمی‌رفسنجانی مطرح کرده‌اند، مبنی بر این که: مسافرت به خارج را، بدون دادن ارز، بدون این که بتوانند از دارایی ملی بهره‌گیری کنند، آزاد بگذارند. هر که می‌خواهد در این ملک نماند و می‌خواهد به خارج برود، بگذار زودتر برود. وجود او در این‌جا حتماً مفید به حال انقلاب و جامعه نخواهد بود. بگذارید این‌ها به همان ارض موعود خود بروند؛ البته غیر از آن‌هایی که از لحاظ قانونی مجرم شناخته می‌شوند و نمی‌باید اجازه فرار به آن‌ها داد. راه دیگر هم این است که: مقامات امنیتی کشور، که مسئول سرحدات هستند، با نیروهایی، که به جلوگیری از این جریان‌ها علاقمندند، تکمیل

شود؛ والا، باوصعی که موجود است، و این که این باندها حتی در اداره کدنامه هم افرادی دارند و می‌توانند از همه امکانات آن جا به صورت متقلبانه برای کار خود بهره‌گیری کنند، نمی‌توان جلوی این کار را گرفت.

---

بیان برخی از واقعیات برای تحریف واقعیات دیگر، یا بروز پدیده واقع بینی در ارزیابی مسائل جهانی؟

---

پرسش: مسلما توجه کرده‌اید که در روزنامه اطلاعات، طی یک سلسله مقالات، آقای دکتر جاسبی، که اخیرا از طرف آقای رئیس جمهور به عنوان قائم مقام دبیرکل حزب جمهوری اسلامی برگزیده شده‌اند، انقلاب وینتام را مورد بررسی قرار داده‌اند. با مطالعه این سلسله مقالات، چنین به نظر می‌رسد و می‌توان نتیجه گرفت، که روند واقع بینی در ارزیابی تحولات جهانی، با نطفه‌هایی از این نوع، در حال جان گرفتن است؟

پاسخ: البته این پرسش بایاسخ همراه است، یعنی دوست پرسش‌کننده سلسله مقالات آقای جاسبی را به عنوان نطفه‌ای در جهت تقویت روند واقع بینی ارزیابی کرده است.

البته ما در این ارزیابی صد درصد با دوست پرسش‌کننده موافق نیستیم، در عین حال که امیدواریم این نگرانی ما و این کمی تردید ما جا نداشته باشد و این ارزیابی دوست ما به واقعیت پیوندد و درست از آب درآید. در این صورت، ما حتما حاضریم این تردید خود را پس بگیریم و معذرت بخواهیم. ولی فعلا همین تردید را داریم.

چرا تردید داریم؟ برای این که در روند عمومی تحلیل‌های سیاسی - اجتماعی در روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی وابسته به حاکمیت جمهوری اسلامی ایران تا به حال، این یک نمونه بسیار نویی است، و از این جهت یک کمی تعجب آور است. تعجب آور است که چطور در مجموعه قضاوت‌های حصانه، یک طرفه و غیرمنطقی، ناگهان این تحلیل، که خیلی عناصر واقع بینانه در آن وجود دارد، پیدا می‌شود. این تعجب را ما مجبوریم همچنان حفظ بکنیم، تا ببینیم عاقبت کار چه می‌شود؟ چرا می‌گوییم عاقبت کار؟ برای این که دو امکان وجود دارد: یکی این که این تحلیل یک امکان همین حدسی است، که این دوست ما زده، یعنی این تحلیل واقعا نمونه یک برخورد واقع بینانه‌ای به جریانات بین‌المللی باشد.

یک امکان دیگر هم عبارت است از به‌کاربردن یک روش "تازه"، که برای مطبوعات و رسانه‌های گروهی ما می‌تواند تازه باشد، ولی در دنیا این روش فوق‌العاده قدیمی است. این روش عبارتست از: قبول بخشی از واقعیات، برای تحریف بقیه واقعیات! این روش بسیار مرسوم است، مخصوص در رسانه‌های گروهی به‌ظاهر بی‌طرف در کشورهای امپریالیستی، مثل روزنامه "لوموند" و "گاردین" و مجله "اشپگل". این قبیل رسانه‌ها یک سلسله مطالب را، که انکارناپذیر است، مطرح می‌کنند، تا خواننده یا شنونده قانع شود، که نویسنده یا گوینده "بی‌طرف" است. پس از القاء این "بی‌طرفی"، آن وقت مطالب غیرواقعی را مطرح می‌کنند! این روش در خوانندگان و شنوندگان کم‌آگاه تاثیر بیشتری می‌تواند داشته باشد، تا این که از همان اول شروع کنند به بدگویی و فحش دادن.

مثلا انقلاب ویتنام را در نظر بگیرید. امروز اگر کسی درباره جنایات آمریکا در ویتنام ننویسد، بسیار مضحک است و مسخره خواهد شد. کسی اگر از دفاع قهرمانانه خلق ویتنام، که سال‌ها تمام جامعه جهانی را مشغول کرده بود، ننویسد، به مضحکه مبدل می‌شود. پس باید نوشت که خلق ویتنام ۳۰ سال برای استقلالش قهرمانانه مبارزه کرده و قابل احترام است، ولی آخرش هم گفت که: ما متأسفیم که خلق ویتنام استقلال خود را آخر فروخت به "روس‌ها" و "وابسته" شد! بیست شماره درباره جنایات آمریکا و قهرمانی خلق ویتنام بنویسد، ولی در آخر فقط چهارجمله بنویسد که: بدبخت ویتنامی‌ها! رهبری ویتنام خیانت کرد! این روش خیلی ماهرانه‌ای است.

به این ترتیب، ما هر دو احتمال را درباره این سلسله مقالات در نظر می‌گیریم، و امید ما این است که آن اولی درست باشد، یعنی در این دو شماره اخیر، که آقای جاسبی اظهار تأسف کرده‌اند از این که ویتنام استقلال خود را از دست داده و "وابسته به شوروی" شده است، با ملایمت خواسته‌اند که کناره "گناهان" خود را نسبت به مقالات قبلی بپردازند، و نه این که می‌خواهند با بیان مطالب طولانی، خوانندگان را خام کنند و یک فکر غیرواقعی، یک مسئله نادرست را به مردم القاء کنند. این دلیل تعجب ما بود.

ولی به نظر ما، در سلسله مقالات آقای جاسبی، نوآوری دیگری هم، بویژه در مطبوعات یکی دو سال اخیر، بوده است. نوآوری این است، که لحن مقالات فوق‌العاده متین و سنگین بوده است، و ما در بحث‌هایی که درباره کشورهای سوسیالیستی و اصولا تمام جریانات چپ، در مطبوعات جمهوری اسلامی - کیهان، اطلاعات، جمهوری اسلامی، صبح آزادگان و ...



دیدهایم، با چنین لحن متینیتی اصلاً برخورد نکرده‌ایم. کم‌کم از یادانسان می‌رود، که می‌شود در مطبوعات - البته غیر از مطبوعات ما، توده‌های یادشان نمی‌رود! - با متانت صحبت کرد، زیرا لحن حاکم در مقالات روزنامه‌ها، در آنچه که مربوط به قضاوت دربارهٔ دگراندیشان، جنبش سوسیالیستی جهانی، کشورهای سوسیالیستی، نیروها و جنبش‌هایی که با آن‌ها موافق نیستند، این لحنی است که من الان می‌خوانم. و وقتی که این لحن را نمی‌بینیم، به‌منظرمان می‌رسد که یک چیز نوبی پیدا شده است، و انسان امیدوار می‌شود. شاید دیگر از روش‌های سابق خسته شده‌اند.

و اما دربارهٔ لحن حاکم؛ در روزنامهٔ جمهوری اسلامی، ۲۹ مهر ۱۳۶۱، مقالهٔ مفصلی به قلم آقای انصاری کرمانی نوشته شده است، که از جمله دربارهٔ "فیض شهادت" می‌گوید:

"... مگر هر بی‌سر و بی‌پایی چون بنی‌صدر و رجوی و بختیار و اویسی و بازرگان و توده‌های ها و جنبش‌ها و بی‌دردها و در لاک خود خزیده‌ها، لایق این فیض‌اند؟ اگر این‌ها به خودشان خیلی رحم کنند و خداوند به آنان تفضل فرماید و در گوشه‌های آرام و ساکت و عاقل بنشینند، ممکن است در پایان عمر به شرف مرض یرقان و سرطان و اسهال و یا فیض تصادف با گاری و اتوبوس و آوار و سگته و امثال این‌ها نایل آیند..."

انسان، به‌عنوان روزنامه‌نگار، به‌عنوان نویسنده، به‌عنوان کسی که بحث سیاسی می‌کند، واقعا شرم می‌کند که در روزنامه‌های جمهوری اسلامی ایران، سطح برداشت‌های سیاسی دربارهٔ دگراندیشان و حتی مخالفان اینچنین باشد! چون انسان این مطالب‌را، که یکی دو تا هم نیست و بسیار است، در روزنامه‌ها می‌خواند، آن وقت البته مقالات آقای دکتر جاسبی، به نظر ما، دارای چیز نوبی است، و آن هم این است که لحن متینیتی دارد، حتی در قسمت آخر، که - این‌طور یا آن‌طور - سیاست جمهوری سوسیالیستی ویتنام مورد انتقاد قرار گرفته است. ولی در هر صورت، ما به تکامل روند انقلاب خوشبین و امیدوار هستیم. ما امیدواریم که این روند هم موفقیت بیشتری پیدا کند.

---

نتیجه آراء در مورد پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای اخراج اسرائیل از سازمان ملل متحد، باید برای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران درس آموزنده‌ای باشد.

---

پرسش: در مورد پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران برای اخراج نمایندگی اسرائیل از سازمان ملل متحد، در اخبار منتشره از طرف خبرگزاری جمهوری اسلامی برخی نادرستی‌ها وجود دارد: اولاً در آغاز، خبر این بود که ۹ رأی مخالف بود؛ ولی فقط از ۸ کشور نام برده شده بود. از نهمی نام برده نشده بود. بعداً خبر داده شد، که یازده رأی مخالف بود، و با زهم ده کشور، یعنی ایران، کوبا، ویتنام، الجزایر، لیبی، جمهوری دموکراتیک خلق یمین، نیکارگوئه، آلبانی، گرانادا و سوریه نام برده شد؛ و کشور یازدهم معلوم نیست، که چه کشوری است. ثانیاً موضع ترکیه و پاکستان به هیچ وجه مورد بحث قرار نگرفته است. چه توضیحی در این زمینه دارید؟

پاسخ: به طوری که ما اطلاع پیدا کرده‌ایم، - و ظاهراً در چاپ اول روزنامه اطلاعات، در یکی از روزها هم این خبر منتشر شده - کشور یازدهم در این لیست، جمهوری دموکراتیک افغانستان بوده است. نمایندگی کشور افغانستان هم به نفع پیشنهاد نماینده جمهوری اسلامی ایران رأی داده است. این که چرا در تمام خبرهایی که درج شده، این نکته گفته نشده، مرا به یاد داستانی انداخت. معمولاً دیده می‌شود که در جمع دوستان، کسی می‌آید و چیزهای شیرینی مطرح می‌کند و همه می‌خندند. در یکی از این مجالس، که بذله‌گوی فوق‌العاده استادی مشغول لطیفه‌گویی بود، بگنفر نشسته بود نزدیک یکی از دوستان ما، که در آن مجلس بود. این دوست ما تعریف می‌کرد که: در تمام مدتی که بذله‌گو لطیفه می‌گفت و همه حضار می‌خندیدند و ریس می‌رفتند، این فرد حق کرده نشسته بود و به صحنه نگاه می‌کرد. بالاخره دوست ما از وی سؤال می‌کند که: آقا، شما به هیچ‌کدام از این بذله‌ها توجیهی نمی‌فرمایید، خوششان نمی‌آید؟ طرف می‌گوید: پدرسوخته خیلی شیرین حرف می‌زند، ولی من با این آدم بدم؛ می‌روم خانه می‌خندم!

حالا شما درباره افغانستان نظریاتی دارید. ولی این واقعیت را، که افغانستان رأی داده به سود جمهوری اسلامی ایران، که نمی‌شود منکر شد. این را که نمی‌شود یواشکی رفت و در خانه خندید.

به نظر ما، الان که جمهوری اسلامی ایران وزن اجتماعی در دنیا پیدا کرده است، این نوع برخورد های سیاسی، در سطح خیلی پائینی قرار دارد، و این نوع برخورد، سیاست خارجی ایران را خیلی کوچک می کند. و اما تجزیه و تحلیل رای هایی، که به سود پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران بوده، خیلی جالب است: از این ۱۱ رای، شش کشور به قول آن هایی که این طور قضاوت می کنند - "وابسته" به شرق هستند، "سرسپرده" شوروی هستند، یعنی کوبا، ویتنام، جمهوری دموکراتیک خلق یمن، نیگاراگوئه، گرانادا و افغانستان. سه کشور سوریه و الجزایر و لیبی هم "وابسته" هستند - چون با تمام تحلیل هایی که بارها از طرف برخی از مسئولان جمهوری اسلامی ایران و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران شنیده ایم، هیچ کشور مستقلی غیر از جمهوری اسلامی در دنیا وجود ندارد! بقیه کشورها یا وابسته به غربند یا به شرق! و چون کسی نمی تواند بگوید که سوریه و الجزایر و لیبی به آمریکا و غرب وابسته اند، پس این ها حتما به شوروی و شرق "وابسته" اند! می ماند یک کشور سوسیالیستی دیگر - بازم به قول آقایان - "مذهبی"، یعنی آلبانی، و ایران!

آیا این درس مهمی در سیاست خارجی برای ایران نیست؟ آیا نباید پرسید که: چه شده که در بین این ۱۵۵ کشور، تنها کشورهایی که در جهت سوسیالیسم جهانی هستند، به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران رای مثبت داده اند؟ آیا این سبلی به صورت کسانی نیست که دائما این کشورها را متهم می کنند به مدم استقلال سیاسی، به وابستگی، به سرسپردگی، و به رهبران و شخصیت های این کشورها توهین می کنند؟

به نظر ما، این سبلی بسیار محکمی است. و ما امیدواریم که اقلا مسئولان درجه اول جمهوری اسلامی ایران از این درس بند بگیرند.

این نکته جالب را هم بگویم که: ظاهرا ایران به حضور نماینده غاصب مردم کامبوچیا در سازمان ملل متحد رای مثبت داده، ولی همین نماینده غاصب جزء مخالفین پیشنهاد ایران بوده است! و این در زمانی است که تمام مطبوعات ایران هم دائما علیه جمهوری خلق کامبوچیا، که نماینده واقعی مردم کامبوچیاست، زهرپاشی می کنند. ولی به نظر ما، اگر نماینده واقعی مردم کامبوچیا در سازمان ملل متحد حضور داشت، او هم در کنار ویتنام، به احتمال بسیار زیاد، به پیشنهاد جمهوری اسلامی ایران رای مثبت می داد.

این چه روشی است، که ما با دشمنان، دوست هستیم و با دوستان، دشمنی می کنیم؟ این چه جریانی است در سیاست خارجی ایران، که چنین روندی را تحمیل و در عمل پیاده می کند؟ وقتی درباره ترکیه و پاکستان

بسی دو کشوری که این همه از روابط "مودب-آمیز" ایران با آن‌ها صحت می‌شود، در حالی که آن‌ها جز کشورهای هستند، که از رای دادن به پیشنهاد ایران خودداری کرده‌اند، یک کلمه هم گفته نمی‌شود، ولی اتحاد شوروی، که قبل از آخرین پیشنهاد ایران، نامه ۴۳ کشور را برای معلق گذاشت نمایندگی اسرائیل در سازمان ملل متحد، در کنار ایران و سایر کشورهای مترقی جهان و کشورهای سوسیالیستی و کشورهایی که در راه سمت‌گیری سوسیالیستی هستند، امضا کرده است، مورد آن همه توهین در سرمقاله روزنامه "صبح آزادگان و یادر مقالات مختلف روزنامه‌های کیهان و اطلاعات فرار می‌گیرد، چه باید گفت؟ از پاکستان و ترکیه که دیگر روشن شده است، که صد درصد با سیاست آمریکا در منطقه همکاری می‌کنند و در جهت تضعیف جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کنند، هیچ‌گونه انتقادی نیست. حتی خبر مهمی را، که سه روز پیش (۶۱/۸/۷) خبرگزاری فرانسه پخش کرده و در تمام دنیا منتشر شده است، ظاهراً نه واحد مرکزی خبر به روزنامه‌ها داده و نه روزنامه‌ها نسبت به آن واکنشی نشان داده‌اند! مانعی دانیم که واقعا واحد مرکزی خبر، آن را به روزنامه‌ها نداده، یا این‌که در روزنامه‌ها سانسور شده است. به‌رحال خبر چنین است:

"خبرگزاری فرانسه از آنکارا گزارش داد: فرماندهی

حکومت نظامی در ترکیه دیروز با انتشار گزارشی تأکید کرد که طی ۲۴ ماهی، که از کودتای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ می‌گذرد، ۵۶۴۸۶ نفر برای فعالیت‌های تروریستی در ترکیه بازداشت شده‌اند. (البته لازم به توضیح است که فعالیت تروریستی برای آمریکا و آمریکازدگان و سرسپردگان آمریکا عبارت است از هر فعالیت ضدآمریکایی در جهان) ۲۴۸۵۸ نفر از آن‌ها هم‌اکنون در زندان‌های نظامی به سر می‌برند. از سویی دیگر ۲۳۳ عضو سابق پارلمان، ۸۰ وکیل دعاوی، ۴۶ روزنامه‌نگار، ۳۶۷۶ فعال سندیکایی، ۱۵۶۸۵ عضو اتحادیه‌های کارگری غیرقانونی، تحت پیگیری قانونی قرار گرفتند."

این فاشیسم است، که در ترکیه حاکم است. ولی چنین خبر تکان‌دهنده‌ای، که در دنیا منعکس شده، در روزنامه‌های ایران اصلاً بازتاب نیافته است. اما اگر در لهستان ۲ بچه سوسول بروند توی خیابان داد بزنند: مرگ بر رهبری حکومت لهستان، فوراً صدای آمریکا آن را با آب و تاب منتشر می‌کند، و بلافاصله می‌بینید، که عیناً در روزنامه‌های ایران هم منعکس می‌شود.

آیا لهستان دوست انقلاب ایران نیست؟ آیا لهستان در تمام طول

انقلاب، از انقلاب ایران پشتیبانی نکرده است؟ آیا لهستان کوشش نکرده است، که با کمک‌های فنی و اقتصادی، احتیاجات ایران را در دوران تحریم و محاصره اقتصادی برآورده کند؟ پاسخ همه این پرسش‌ها مثبت است. بامشاهده این واقعیات است، که ما فکرمی‌کنیم یک‌جای کارلنگ‌است. حالا کجای کارلنگ است، این را در آینده شاهد خواهیم بود و خواهیم دید که چگونه عناصری امثال قطب‌زاده و امیرانتظام و لیبرال‌های دیگر، هنوز - آن‌طور که آقای شاهچراغی گفته است - در مقامات حساس، حتی در مقامات بالا، نشسته‌اند و روند سیاست خارجی ایران را تحت‌نفوذ قرار می‌دهند.

---

### در پاسخ نویسنده مقاله "میخ ۲/۵" و نویسندگان نوشته‌های نظیر آن

---

درخاتمه، دو نامه برای من رسیده، که یکی شعر و دیگری نثر است، و من هر دوی آن‌ها را می‌خوانم. نامه اول نوشته‌ای است، همراه یک متن کوتاه از دوست ما فریدون بتکابنی، نویسنده و طنزنویس و شاعر. وی می‌نویسد:

"رفیق کیانوری! خواهش می‌کنم این مطلب کوتاه را در

"پرسش و پاسخ" بیان کنید."

تیترا این نوشته چنین است:

"در پاسخ نویسنده مقاله "میخ ۲/۵" و نویسندگان نوشته‌های نظیر آن"

"می‌گویند نرون، امپراطور خونخوار روم، اشتیاق زیادی به ساز زدن و آواز خواندن داشت و تصور می‌کرد که در این هنرها استعداد و مهارت دارد، حال آن‌که چنان بدو ناشیانه ساز می‌زد و چنان گوش‌خراش آواز می‌خواند، که مسلمان نشنود، کافر نبیند! یک‌بار هم دستور داد شهر روم را آتش بزنند، تا از منظره آتش‌سوزی الهام بگیرد!

یکی از رجال روم، که به فرمان او کشته می‌شد، دردم‌مرگ برای نرون پیام فرستاد که:

"مردم را بکش، بی‌گناهان را زندانی کن و شکنجه بده، اسیران را جلوی جانوران درنده بینداز، غلامان را به چارمیخ بکش، شهرها را آتش بزن و ویران کن، اما ترازه خدا ساز نزن و آواز نخوان!"

حال به آقایان انقلابی‌نمای ضدانقلابی، عناصر مغرض و

انحصار طلب ، مسلمان نماهای باریش و تسبیح ، فرصت طلب های رنگارنگ و انقلابی نماهای دوآتشه بعد از انقلاب و کشمیری ها و کلاهی های مطبوعاتی ، خلاصه به همه این "ص - ض - ز" ، "ف - ق" ، "ل - م" ها باید گفت :

آقایان ، به ما توده های ها بد بگویند ، دشنام بدهید ، سیل تهمت های ناروا را برس ما بریزید ، جلوی فعالیت های ما را بگیرید ، ما را بزنید ، عذاب بدهید ، به زندان بیندازید ، بکشید ، هر بلایی ، که دلتان می خواهد به سرا ما بیاورید . اما شما را به خدا طنز ننویسید !

چه خوش گفت افراشته ، شاعر توده های :  
یک رشته اراجیف و باطیل زننده

یک سلسله لاطایل مسموم کننده

می شعری و می گویی و می چاپی و انگار

در نیمه دی ماهی آمده بازار !

نامه دوم شعری است ، سروده فیروز گشتی بان . این شعر یکی از دردهای اجتماعی ما را منعکس می کند و بسیار جالب است :

### عین سابق مفت استثمار شو

داشت وجه حاضر و آماده ای  
صد درم اندوخته با رنج و درد  
گفت حمل پول دارد در دسر  
داد پول خود به دست تاجری  
چون که برگشتم بده ، واپس مرا  
گفت تاجر را که : پولم را بده !  
راست می گویی ، ولیکن گوش دار  
انتظار پول خودداری ، درست  
این به آن در ، می شود مطلب تمام .  
تاجر طرار را گفت : ای پدر  
لیک دست من ز پولم خالیه  
لیک پولم این میان پا مال شد  
از برای بچه ها تنبان نشد

روستایی مرد صاف و ساده ای  
از همه مال جهان آن نیک مرد  
روستایی داشت چون قصد سفر  
پس ز روی سادگی ، خوش باوری  
گفت : امانت باشد این پیش شما  
از پنس چندی چویاز آمد بده  
تاجر طرار گفتش : ای برار  
صد درم از من طلب کاری ، درست  
صد درم هم من بدهکار شام  
روستایی گیج و حیران و پکر  
راست می گویی ، تو حرفت عالیه  
از سخن هایت دلم خوشحال شد  
این سخن هایت برابم نان نشد

عین این افسانه و این ماجرا  
گوید: ای آقای خوب، ای کارگر  
تومسلمان، من مسلمان، ای برادر  
هرچه می‌گویی توحق داری بیم  
من به‌عنوان وزیر کارتان  
من بدهکار شما هستم، درست  
این بدهکاری به آن حقت به‌در  
پس توهم بی‌قال و قیل و ادعا  
حرف خود با او بگو خیلی بواش  
کم‌بکن صحبت تو از قانون‌کار  
از قوانین، خوب برخوردار شو

هست گفتار وزیر کار ما  
تو عزیزی ما ز فیضت مفتخر  
انقلابی هردومان در کارزار  
یک کمی هم گوش کن بر مطلبم  
بس تشکر دارم از رفتار تان  
کارگرجان! حق همیشه حرف توست  
می‌شویم این‌جا من و تو سرب‌سار  
کارکن با کارفرما بی‌صدا  
توی دستش عین پیچ و مهره‌باش  
هرچه من گفتم قبولش کن برار  
عین سابق مفت است شمار شو!

این هم شعری که فیروزگشتی‌بان سروده است. او با زبان ساده کارگران سخن گفته است. این شعر واقعا زبان حال میلیون‌ها کارگری است، که - همان‌طور که امام خمینی گفته‌اند - مثل ستون جمهوری اسلامی و انقلاب، در محل کار خود ایستاده‌اند و به‌کار خود مشغولند و - همان‌طور که کارگران جنوب شهر تهران، در نامه‌ای که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شده، نوشته‌اند - با آن همه درد ورنج روبرو هستند و انتظار دارند که انقلاب بالاخره - همان‌طور که آیت‌الله موسوی اردبیلی دیروز در نماز جمعه بیان کردند - به‌وظیفه سوش، که عبارت است از تأمین عدالت اجتماعی در جامعه، برسد و گام‌های موثری در جهت انجام زدن به غارتگری سرمایه‌دارانی، که در عرض ۴ ماه، ۳۶ میلیون تومان سود می‌برند، و در جهت تأمین حداقل زندگی انسانی برای زحمتکشان، که در انتظار قوانین جدیدی از طرف مقامات حاکمیت جمهوری اسلامی هستند، برداشته شود. این شعر زبان حال آن‌هاست، که پس از ۴ سال انتظار برای قانون‌کار واقعا مردمی، امروز با قانون‌کاری دارند روبرو می‌شوند، که تنها از منافع سرمایه‌داران دفاع می‌کند و از هر قانون‌کاری در سراسر جهان بیشتر به‌سود سرمایه‌داران و به‌زیان زحمتکشان است. این شعر از یک سو زبان حال آن‌هاست، و از سوی دیگر هم مفهوم گفتاری است، که آقای وزیرکار، در توجیه قانون‌کار جدید، برای کارگران بیان می‌کنند.

تصحیح

در "پرسش و پاسخ" ۳ مهر ۱۳۶۱، صفحه ۴۹۶، به اشتباه آمده است که:  
"شوقی افندی حتی لقب "سر" گرفته است." درست آنست که: عباس افندی  
لقب "سر" گرفته است.

انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال

1,50 DM

www.iran-archive.com



حزب توده ایران

بهاء : ۶۰ ریال